گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی
و پژوهشهای ایرانی
۲

دستنویس م ۴۱۰

پرسشنیها

به کوشش

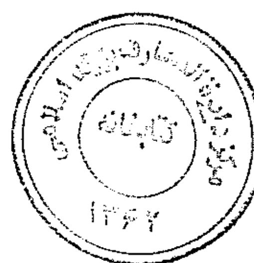
دکتر ماهیار نوابی   دکتر کیخسرو جاماسب اسا

و با همکاری فنی

دکتر بهرام فره‌وشی   دکتر محمود طاووسی



از انتشارات
مؤسسهٔ آسیائی «دانشگاه پهلوی» شیراز



ازاین کتاب ۱۰۰۰ نسخه ، یکصد نسخه روی کاغذ شفاف رنگین ونهصد نسخه روی کاغذسفید
در چاپخانه‌های مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران و شرکت چاپ اینا کوتهران، بچاپ رسید.
۲۵۳۵ شاهنشاهی

سرآغاز

اشارات دانشمندان و فیلسوفانی چون ابوریحان بیرونی و محمّد زکریّای رازی و شهاب‌الدین سهروردی به حکمت خسروانی و فلسفهٔ ایرانی، تذکّر پولینیوس رومی دربارهٔ استفاده هرمی‌پوس یونانی از کتابهای زرتشتی، مطالبی که در کتابهای قابل استنادی چون مروج الذّهب، مجمل التّواریخ و القصص، نامه‌های پیمبران بنی اسرائیل و احادیث اسلامی آمده است، وجود مراکز مهمّ علمی در نصیبین و رُها و تیسفون و جندی‌شاپور، ترجمه‌های بازماندهٔ عربی از زبان پهلوی، پیدایش دانشمندان و فیلسوفان و اندیشه‌مندان بلندپایه‌ای در دوران طلائی اسلامی یعنی دوران خلافت عبّاسیان، از این سرزمین، که شمار آنها از دانشمندان هر یک از کشورهای اسلامی دیگر و بلکه از همهٔ آنها روی‌هم بیشتر است.

وجود سنگ نبشته های پارسی باستان و پارسی میانه و پارتی، نامه مینوی اوستا، آثار بازمانده
مانویان به زبانهای پارسیک و پهلوانیک و سغدی و ترکی و چینی و قبطی و کتابهای پهلوی (= پارسیک
چندی که تاکنون بجای مانده اند، همه دلالت بر وجود فرهنگ و تمدنی بزرگ و درخشان، از دیرباز،
در سرزمین ایران بزرگ میکند که بر پایه های فلسفه ایرانی استوار بوده است.

علت هرچه باشد، سیاسی یا اقتصادی و یا اجتماعی یا تغییر خط و یا همهٔ آنها باهم، قدر مسلم این است
که بسیاری از آثار مدون دوران ساسانی و آغاز دوران اسلامی ایران از میان رفته است، و عده ای
که از دستبرد زمانه رهائی یافته اند در موزه ها و کتابخانه های مهم اروپا و بیشتر در هندوستان و در کتابخانه های
پارسیان نگاهداری میشود. اینها میتوانند روشنگر زوایای ناشناختهٔ تاریخ و فرهنگ کهن ما
باشند، و از این رو نگاهداری و چاپ و انتشار آنها و تشویق دانشمندان به مقابله و تصحیح و ترجمهٔ این گنجینه ها
که ما را به شناخت بیشتر زبان فارسی و غنای آن در بیان مفاهیم یاری میکند، بر ما واجب است.

و باز از این رو بود که هنگامی که دوست دانشمند و ارجمند من استاد دکتر ماهیار نوابی رئیس مؤسسهٔ آسیائی

دانشگاه پهلوی پیشنهاد کرد که برای بزرگداشت پنجاه سال شاهنشاهی خجسته دودمان پهلوی شادی روان بنیان گذار آن پنجاه نسخه خطی پهلوی را از سوی مؤسسه آسیائی دانشگاه پهلوی چاپ و منتشر کنیم، این پیشنهاد را از دل و جان پذیرفتیم.

این پنجاه جلد کتاب پهلوی و کتاب بارگاه رضا هدیه هائی است که در این آیین ملی برگزاری جشن پنجاهمین شاهنشاهی پهلوی با فروتنی به پیشگاه شاهنشاه آریامهر ریاست عالیه دانشگاه پهلوی و علیاحضرت شهبانو فرح ریاست عالیه مؤسسه آسیائی دانشگاه پهلوی تقدیم میشود.

فرهنگ مهر -

رئیس دانشگاه پهلوی

دیباچه

مؤسسه آسیائی وابسته به دانشگاه پهلوی افتخار دارد که بزرگداشت پنجاهمین سال شاهنشاهی دودمان پهلوی را، مجموعه‌ای در پنجاه جلد، از دستنویسهای پهلوی و اوستائی و پژوهشهای ایرانی چاپ کند و به دوستداران فرهنگ و ادب ایران تقدیم دارد.

در تابستان سال دو هزار و پانصد و سی و سه شاهنشاهی، در گروهی سخن از خدمات برجسته رضاشاه بزرگ بدین سرزمین و روز تاجگذاری وی (چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ هجری خورشیدی) میرفت، در آن هنگام اندیشه چاپ مجموعه‌ای از متن‌های پهلوی یادبود پنجاهمین سال شاهنشاهی پهلوی را از خاطرم گذشت و سپس این اندیشه را با رئیس دانشمند دانشگاه پهلوی جناب آقای دکتر فرهنگ مهر، که از شیفتگان فرهنگ ایرانند و از یاری شناساندن این فرهنگ کهن هیچگاه دریغ نکرده و نمی‌کنند، در میان گذاشتم تا اگر در این اندیشه با من همداستان باشند مراتب را

به شرف عرض شهبانوی فرهنگ پرور ایران، ریاست عالیهٔ مؤسسهٔ آسیائی برسانند
مگر اجازه فرمایند تا موسسهٔ آسیائی بدین کار شایسته دست یازد.

جناب آقای دکتر فرهنگ مهر با پیشانی گشاده و آغوش باز از این اندیشه استقبال
کردند و مراتب را به شرف عرض شهبانوی ایران رساندند و دیری نگذشت که فرمان
علیاحضرت شهبانو بدین کار نیک شرف صدور یافت و به مؤسسهٔ آسیائی ابلاغ شد.

شورای استادان مؤسسهٔ آسیائی، با الهام از نام خاندانی، که جشن بزرگداشت
شاهنشاهی آن را، مردم ایران امسال برگزار میکنند، چاپ کردن کتاب یا
دستنویسهای پهلوی را در درجهٔ اول اهمیت قرار داد. کشوری که در آن بیش از هر کشور دیگر میتوان
به دستنویسهای پهلوی و اوستائی دست یافت کشور هندوستان است. هر چند بدبختانه
هوای گرم و نمناک آنجا با کتاب سازگار نیست و کاغذ را زود شکننده و تباه میسازد و می پوساند.
در فهرستی که جمشید کاووس جی کاتراک به نام «گنجینه های شرقی» (ORIENTAL
TREASURES) گرد آورده و به سال یکهزار و نهصد و چهل و یک میلادی (دو هزار و پانصد شاهنشاهی)

به چاپ رسانده است، از بیش از یکهزار دستنویس ایرانی و هندی نام برده که اکنون برخی
از آنها از میان رفته است، و این، نه تنها بواسطهٔ آب و هوای هندوستان بوده بلکه بی توجهی
و نادانی هم در نابودی آنها بهرهٔ بسزا داشته است. گردآورندهٔ فهرست یادشده به نگارندهٔ
این سطور میگفت: «سی سال پس از چاپ آن فهرست گذارم بخانه‌ای افتاد که خداوند آن صاحب
چندین دستنویس پهلوی و اوستائی بود و من آنها را دیده و پژوهیده و نام آنها را در فهرستم آورده بودم.
خداوند خانه بجهان دیگر شتافته بود و چون از کدبانو سراغ دستنویسها را گرفتم، وی آنها را از راه
دینداری و برای آنکه مبادا برگ پاره های آنها زیر پا بیفتد و برای وی گناهی بزرگ بشمار آید به آب دریا سپرده بود.»
با این همه، هم اکنون، چندین صد دستنویس پهلوی و اوستائی در هندوستان هست
که تقریباً همه از روی دستنویسهای کهنه تر رونویس شده اند. بیشتر آنها روزگاری از آنِ کتابخانه های
شخصی بوده و رفته رفته به کتابخانه های عمومی و مؤسسات راه یافته اند تا بیشتر و بهتر از آنها نگاهداری شود
و کمتر در معرض نابودی قرار گیرند. از این کتابخانه ها میتوان کتابخانهٔ مؤسسهٔ شرقی کاما و کتابخانهٔ
«نخست دستور، مهرجی رانا» را نام برد که صاحب مجموعه های گرانبهائی از دستنویسهای پهلوی و اوستائی اند

پاره ای از دستنویس ها نیز توسط شرق شناسان به کتابخانه های مهم اروپا رسیده اند که مهمترین آنها مجموعه «دستنویسهای اوستا و پهلوی» دوازده جلدی کپنهاک است که توسط شرق شناسی بنام وسترگارد به اروپا برده شد و جانشین او کریستین سن CHRISTEN – SEN آنها را چاپ کرد و بر آنها دیباچه نوشت. این کتابها اکنون بسیار کمیاب و چند مجلد آن نایاب است.

برای انجام دادن فرمان، از دوست دانشمندم دستور کیخسرو جاماسب آسا، دستور بزرگ شهر بمبئی و رئیس کتابخانه «موسسه شرقی کاما» یاری خواستم تا از هیأت امنای کتابخانه های «موسسه شرقی کاما» و نخست دستور مهرجی رانا» اجازه عکسبرداری از دستنویسهای پهلویشان را بگیرد و اگر خود یا دوستانش دستنویسهای ارزنده دارند بر آنها بیفزاید، کار گزینش دستنویسها برای عکسبرداری نیز به عهده وی واگذار شد تا آنچه را مهم و میسور می داند برگزینید. این کار به دشواری انجام گرفت چه دستنویسها از طرف هیأت امنای کتابخانه ها و خاندان انکلسار یا (که چند دستنویس از این مجموعه متعلق به آنان است) تنها به او سپرده شد و وی، امانت داری را

رنج سفر بر خود هموار ساخت و با دو جامه‌دان پر از کتاب به ایران آمد، سه ماه تمام از بام تا شام، در چاپخانه‌های دانشگاه پهلوی شیراز و دانشگاه تهران گذراند و در همه جا با دستنویسها همراه بود، من و همدستانم که از مؤسسهٔ آسیائی نیز همه جا با وی همگام بودیم تا کار عکسبرداری و چند دستنویس بپایان رسید، دستور کیخسرو مجبور بود به بمبئی بازگردد ما نیز برای تطبیق عکسها با دستنویسها و رفع کمبود آنها در پی وی به هندوستان رفتیم تا این مهم انجام شد. نامه‌ای نیز به پروفسور آسموسن استاد دانشگاه کپنهاگ نوشتیم مگر اجازهٔ تجدید چاپ دستنویسهای کتابخانهٔ کپنهاک را از ناشر نخستین آنها - MUNKS-GAARD بگیرد، اجازه گرفته شد و نامه‌ها به چاپ رسید.

مؤسسهٔ آسیائی سپاس و درود فراوان خود را به پیشگاه شهبانوی فرهنگ پرور که با فرمان خود این افتخار را نصیبش ساخته، تقدیم می‌دارد.

از جناب آقای دکتر فرهنگ مهر رئیس دانشگاه پهلوی که در راه پیشرفت کار از هیچ یاری معنوی و مادی دریغ نکرد سپاسگزار است.

از دستور کیخسرو جاماسب آسا که با یاری وی چاپ این مجموعهٔ پنجاه جلدی میسور میشود

سپاسگزار است .

از پروفسور آسموسن که اجازهٔ چاپ مجموعهٔ اوستا و پهلوی کپنهاک به پایمردی او انجام یافت سپاسگزار است .

از دکتر بهرام فره‌وشی مدیر عامل ادارهٔ انتشارات دانشگاه تهران که چاپ کردن بیست و چند جلد از این مجموعه را در چاپخانهٔ دانشگاه تهران پذیرفت و چاپ آنها با مشاورهٔ فنی وی میسّر شد سپاسگزار است .

از دکتر محمود طاووسی که تطبیق و ویراستن و آراستن هر صفحه از تمام این مجموعه بدست وی و با مشورت وی انجام شد سپاسگزار است .

ماهیار نوّابی

استاد و رئیس مؤسسهٔ آسیائی

پیشگفتار

دستنویس R۴۱۰ یکی از ده دستنویسی است که دکتر سرجیوانجی ج مدی به کتابخانه موٴسسهٴ شرقی ک. ر. کاما در بمبئی در سال ۱۹۳۳ اهداء کرده است.

اندازهٴ این دستنویس ۳۱×۲۰ سانتیمتر و شمارهٴ صفحه‌هایش ۱۷۱ است. بر هر صفحه‌ای از آن ۱۲ سطر نوشته‌شده است. کاغذ آن برنگ آبی و ساخت انگلستان است با نشان Moinier,s Fine 1853 وجلدآن‌تمام‌چرم است. صفحه‌های ۶۵ و ۱۰۵ آن‌سفید مانده و ۹۷ـ ۹۸ و ۹۹ـ ۱۰۰ ظاهرا "درهنگام صحافی جابجا شده است. یادداشتی که اهداء کننده بر برگ‌نخستین آن‌بامداد‌نوشته است‌حاکی است که این‌دستنویس را وی به بهای پنج روپیه از بورجرجی‌سهرابجی‌اش‌برنر (Burjorji Sohrabji Ashburner) دردهم‌ماه‌مارس۱۹۰۲ خریده است. پس از آن جدولی است از مندرجات دستنویس (۱).

پایان‌نویسی به فارسی (صفحه ۶۲سطر۸) و پس از آن پایان‌نویس دیگری به پهلوی (صفحه ۶۳سطر ۳) در این‌مجموعه‌دیده میشودکه نشان‌میدهدکه این‌دستنویس راهیربد جمشید پشوتن‌هرمزدیارسنجانا دربلسر (Bulsar) از روی‌نسخه‌کهنه‌تری‌به‌خط‌رستم‌بهرام داراب سهراب مانک پشوتن سنجانا که تاریخ نوشتن آن روز اشتاد ماه فروردین ۱۱۲۵ یزدگردی (۱۷۵۶/۱۱/۱۴م.) بوده است نوشته و رونویس آن را در روز دیباذرماه آوان (قدیم) سال ۱۲۲۵ یزدگردی (۱۸۵۶/۵/۳۰م.) به پایان رسانده است.

این‌دستنویس مجموعه‌ای است از متن‌های گوناگونی که با متنی‌که به نام "قطعات تهمورس" یا "پرسشنیها" معروف است، آغاز میشود و قطعاتی است به زبان‌پهلوی، پراکنده و جابجاشده، مشحون به آیاتی از اوستا و ترجمهٴ فارسی زیر هرسطر، همهٴ این متن "پرسشنیها" را ک. م. جاماسپ آسا و ه. هومباخ در سال ۱۹۷۱ بچاپ رسانده‌اند (۲).

صفحه‌های ۱۲، ۲ـ ۲۴، ۷ متن پهلوی منحصر بفردی را در بر دارد که از سی پرسش و پاسخ فراهم شده است و در سطرهای نخستین آن فراهم آورنده یادآور میشود که این متن را برای زرتشتیان دیندار سرزمین هندوستان نوشته است.

در صفحه‌های ۲۴، ۸ـ ۲۷، ۱۱، متن ناقصی (با معنی فارسی زیر هر سطر) "اندرز اوشنرداناک" جای‌دارد. متن این اندرز را دابار بسال ۱۹۳۰دربمبئی به چاپ رسانده

(۱) عکسبرداری از این صفحه ممکن نشد.

(۲) K. M. Jamasp-Asa & H. Humbach: Pursišnīhā, a zoroastrian Catechism, Wiesbaden 1971.

است . این‌متن‌برابر با صفحه‌های ۱ ــ ۲۲ دابار است پایان نویسی که بی هیچ فاصله‌ای پس از این‌متن‌میآید (صفحه ۲۷، ۱۲ ــ ۲۸)حاکی است که این متن از روی نسخه‌ای نوشته‌شده است که خود آن از روی دستنویس کهنه‌تری که تاریخ آن روز دی به مهر ماه ۹۲۶ (ظاهرا" یزدگردی) بوده رونویس شده بوده است .

پس از آن متن پهلوی ائوگمادئیچا Aogəmadaeča میآید (صفحه ۲۹ــ ۵۳، ۶) با معنی‌فارسی آن زیرهرسطر و جابجا آیاتی از اوستا (نک : گفتار دستنویس D3 همین مجموعه) .

و پس از آن‌درصفحه‌های ۵۳، ۷ ــ ۶۲، ۷ متن‌پهلوی "چیم کستیک بستن" است با معنی فارسی زیر هر سطر .

ت . د . انکلساریا نیز ، در"دانا و مینو خرد" ی که وی بسال ۱۹۱۳ در بمبئی به چاپ رسانده است کوششی برای ترجمهٔ این متن از پازند به پهلوی کرده است . متن پازند ــ سانسکریت‌آن‌راهم‌ه . ف .ی .یونکر H. F.J. Junker بنام Der Wissbegierige Sohn در لیپزیک به سال ۱۹۵۹ چاپ و توادیا آن را تفسیر کرده است . توادیا شرح این متن را نیز در کتابش به نام "زبان و ادب فارسی میانهٔ زرتشتیان" آورده است (۱) .

وپس از آن از صفحه ۶۶ ــ ۱۰۴، ۲ واژه‌نامه‌ایست‌به فارسی و ناتمام‌به نام "لغات زندو پازند و اوستا" .

آخرین‌متن این‌دستنویس که صفحه‌های ۱۰۶ تا ۱۷۱ را پرساخته است باز واژه‌نامه پهلوی ــ پازند ناتمامی است به خط فارسی . واژه‌ها به روش الفبای فارسی مرتب شده است و تا حرف "شین" بیشتر ندارد . آغاز هر حرف یا خط قرمز نوشته شده است .

شرح این‌دستنویس را ب . ت . انکلساریا در مجلهٔ موٴسسهٔ شرقی ک .ر . کا. شمارهٔ ۳۱ چاپ بمبئی سال ۱۹۳۷ صفحه‌های ۱۳۶ ــ ۱۴۲ آورده است .

ماهیار نوابی

(۱) J. C. Tavadia: Die Mittelpersische Sprache und literature der Zarathustrier, Leipzig 1956, 102

(۲) oural of the K. R. Cama Oriental Institute 31, Bombay.

که دیوان دکان آفرین به خر قیمت

که آن هستا قیمت دیوان مردان

به و جادوان پریان و ساستاران آفرین

۵ دیوان تنگ بران و خراب کردن و ناتوان کردن

توان یا لمبند نر

فراز گویم ال

سپیتمان زردشت که ایم دو دیوان

دکان آفرین بر نه تو از آن

۱۰ دانجیند که من گویم سخنان زردشت

چون نه توم آدم مرد تا ناتوان کردن نه شا

که دیوان دکان آفرین که از

بود

نیک منشنی — نیک گوشنی — نیک کنشنی

نیک دین — دراز جوان جوانی

هومنشنی هوگوشنی هوکنشنی هودینی به گرد است

است چون اول یک

٥ یک

پرسید چون

اول یک طرف یک که از آب

به به بروان خراب کند خواهید

اوش دخشیدن مه توان آذر آتش آفرین به تن

١٠ آتش مرد به نه بید مرد از گذشتگان

بید مزد ده که آرایش

روان از اوش کدام داد و بر لایق تر

که او خویش کرده یا روان از درید

اوش مراد روان به کدام کرفه بسیار خواهش

آراستن پشیمان از گناه به آئین اورمزد

و سرداری امزد اوش سروش ایزد بر پادشاه تر

۵ اوش مراد آن چونان رد از بون دروان امشاسفندان

که آتش زور دار به سرده آتش بر

مردم که همت یزشن بسیار به فزاید

کردن و آئین گاه اوستا یزشن و ازبایشن

یزدان همه یک گونه اوستا گفتن آن ام

۱۰ که یکبار آن اوستا به شمرد و یزشن

به خوب بون کردن اندر ایم روز و ایم زمان آن ایم

یزشن بن اینجا کرند و سیوم کردن مزد و

مشهور از بسیار شمارکردن به ج ام دانش

به آن نزدیک داری و که شنیدن و آفرین پاسخ

ردزه را نه برود اوشان بد

نه خواهید نه خواهد دارند دنیا خوانیا

۵ مرد خواسته کامه توانی آن از

را لایق از جان به توان

افزون ادوش است و خویش خواهد آن مرد به کار

پرسش نیایش به به فرماید نکردن

چون ناتوانی افزاید چون اندر ایزدان

۱۰ گیتی موضع به که بسیار او ام چون دارند

چون روان و دیگر ادوش

بگوارم فتار ادوش گیتی آفرین

دهمان به بر یزرش که سرود آخر به کنند

چنین توت آن آفرین بر روید بیوان

نیست سفتمان

زرتشت دهمان اشو

٥ روان دهید آنچه سفتمان

زرتشت دهم مرد اشو اهم روان کار یزرش

سر به کنند بیوان

١٠ جوان آن او اوی بر روید

نشنوند گرام این آرایش گرام آن مزد

گرام این تو آرایش ایزدان آن اورمزد

[illegible]
بر — من — آتش — روان — سخن

[illegible]
سروش — صاحبی — به — آتش

[illegible]
من روان — سخن — به — آتش — سروش — خدای

[illegible]

۵ [illegible]

[illegible]

[illegible]
افزونی — کاو — تر — به

[illegible]
به — روان — که — آتش

[illegible]
روشنی — آفرید — بر — آتش — او — روید

۱۰ [illegible]
مرد — دیدن — سروده — آتش — او — آتش

[illegible]
که — او — من — به — کنند — روان — دوردکان

[illegible]
اوشان — کدام — آسانی — دادار — تر

[illegible]

اشوهشت و پاک دستوران اوشان از بلند

[illegible]

ورزیدن نیک منش دهنده نیک و دیمن

[illegible]

استوان بر چابن ام اشوهشت آسانی

[illegible]

دهد

۵ [illegible]

راه رمه

[illegible]

او رد از رد بر دستور دارید اوش را

[illegible]

آنجا خوار بر گیرند نیک

[illegible]

منش اوش ورزش نیک منش

[illegible]

اشو

۱۰ [illegible]

روان که او بر دررد

[illegible]

اشوی اهیله او روان انداز

[illegible]

دو دهن گرفته گرام ده و برتر را دستور

امو

[illegible]
داشتن ... برتر

[illegible]
زرتشت ... سفتمان

[illegible]
اخان مندی و رد مندی برتر گوی سفتمان

[illegible]
زرتشت ... کدار ... اخون ... استمند

۵ [illegible]
او کدار اخون استمند بر

[illegible]
او پاکی را اوشان چیز این برتر گو

[illegible]
رد دستور

[illegible]

[illegible]

۱۰ [illegible]
شمردن ... ورزیدار

[illegible]
آموخت آموختار به اموزت خواستنی ... اندر دین

[illegible]
اخون استمند ... پاکی این ... به ... دین

[illegible]
گناه برتر حکم نه داشتن که دارد

[illegible]
آسن برتر برتر

[illegible]
و نه ردس برتر

[illegible]
توم گویچ حکم نه دارد

۵ [illegible]
دین آسن بر دارد چه که برتن نه دارد

[illegible]
دو دین که آسن بدس ایچ کار

[illegible]
گرفه اگر که نه به دستور کنند مردم

[illegible]
از گناه به دارد اوش گرفه اوروان رسید

[illegible]

۱۰ [illegible]

[illegible]
بر نه کس که کار گرفه نه به

[illegible]
حکم کنند اوش پاکی آسن روان توجشن

[illegible]

شکنند که گرفت واه به نه آفرید نیست

نه اوش نه

ساستاری اوبج دارد که گواهی به

نه دانید که به حکم کنند کدام گرفت

وه که بسیار رسید است ۵

نه پیدا چون کار مه سود راستی ارزش

یزدان گرداند دین نازیستی

که به دین گستان

اشو به اوستا و ازند به و آن

۱۰ دادستانی ک تر به روان آن

که به دین

گستان نه اشو به ونیک دادستان تر

گا
گر

بنام دادار اورمزد امشاسفندان

دهشن
به نیک ده دانا به بزشن چند از دبیر

بهیدینان ملک هندوستان

۵ پرسش مردم که پشت بزشن و ستایشن

و بزشن و ازبایشن یزدان که یک گونه اوستا

گوفت آن ایم که یکبار آن اوستا به

شمرد ویزشن به خوب به کرد اندریم روز ایم

زمان آن ایم بزشن بین با کند و دیگر کردن

۱۰ مزد و افزونگایی از بسیار شمردن به چه چون

و یزدان به آن ذفریب که شنیدن و آفرین

پاسخ روزه گران خان لبیذ بود اوران

بر نه خواهید نه جیه شانه ایروان خوش

دنیک بوی و آخر خواهد چونان اندر اخوش استومند

مرد خواسته کامه توانی آن از خواسته

۵ را هر لایق از به توانی

افزودن اوش ایروان خوش خواهد آن مرد به

هر یزشن به گرفتن یا به فرایید کردن

چنین توانی ایروان افزایید چونان اندر گیتی

موی به تار که بسیار کنند چونان روان

۱۰ او مرد افزایان از کرفه زور به آن مثال

اوش گیتی آفرین دهمان به هر یزشن که

سر به کنند چنین زور آفرین بر اوید

چون اشتر قیمت مهست

سقتان زرتشت نیک اشنو

رد که آنچه سقتان

زرتشت نیک رد اشنو همه سرداری ورزش به

٥ سر به کنند

نیک آفرین اشتر

کالبد قیمت

چون آن او ادی بر رود که

نیکان وان آفرین به اشتر کالبد قیمت که

١٠ آره بزرگ قیمت پرسش گنا مینو زیانه دنیا

نخست چه فراز کرنید اوراز به خوار داشت

کدام آید به به خراب کردن و مردم و گوسفند

اورمزد امکابل خرداد و امرداد داد به به

هیمستان آز دیوان داد چاپرسش

اورش دیگر چه داد پاسخ کنا مینو زمستان

دیوان داد داد اورمزد به امکابل

۵ زمستان کسی واستران که خانه بزرید وکشتن

و آتش اورمزد داد پرسش کن مینو

اورش سیوم بار چه داد پاسخ کنا مینو

وزغ دیر بید و بین اگر

زیستن داد پرسش که وزغ به

۱۰ زد وخیلین کرفه چند پاسخ

کنا او بید پشت سه سرود گاسان

که وزیرار دیگر وجاته نه گرفتن فراز بخواند

او آن برتر جهان پرسش اوش چهارم

چه داد پاسخ مور دانه کش اورمزد که

به افکند که خورش از به نه

کزرد پرسش که زرد چنین گرفه

٥ چند پاسخ که گور یا روشن به

کنند چنین آن انز گرفه چند

اندر پرزش ؟ بر گفت هستی که به آن

وسترشن امند زند چونی که

اندر فانی دنیا مردان اشو فرایه‌هوست

١٠ فرایه‌هوخت فرایه‌هوورشت گور که چشم بکند

است اش چشم پینا باز داد هستی

به چشم روشنایها چنین گام او

گرفه

کرفه • روشن صد روان هزار پاکی ستایش

پیمور یزشن کرداری خورش پرسش مور چند

سال زیوید پاسخ هزار سه صد سی سه سال اوش

بسیار برگ بر رویید بیرون به آید اگرش

مور نه خورید باز از سوراخ زوید چنین ۵

جان زیوند که از تو کنید پرسش بنج

چه داد پاسخ اورمزد

آن باز نیاز که بس باز

دوید پرسش که به زنید چنین کرفه

چند چون پاسخ چون که مرد ارشو ۱۰

که هر دو پایداری درید هوشید او

پایه باز داد هستی به او جان

نایه چیلی مراد به رفت ناشیتی

او مزد رسید پرسش ششم

چه داد پاسخ گرگ چهار زنگ

خواند پرسش گرفه چند بید که به

۵ زنید پاسخ چگونی که ششن گرگ دزد

به زنید هست آب یشت اورش برد

دهشن پرسش هفتم چه داد پاسخ

ازنخ ملبز اورمزد سلاح دیوان فراز کرنید

اسن او برند اورشن پس آسن باز

۱۰ نیازکند که پس باز توان یستن

پرسش که او زنید چون گرفه چند

پاسخ سه سال یشت سه سرود گاسان که

مراد بر گوید همه سه روشن

یشت سه سرود گاسان پرسش اوش هشتم

چه پاسخ دارد دنده خوانند

اورمزد گذار به طرف تا شهر

۵ به سر داشتن نه توان به ریختن پرسش

که ده زنید چنین کرفه چند پاسخ

که قیمت زنید که شمار شمرد سه سال

یشت سه سرود گاسان پرسش او . نهم

چه دارد پاسخ مگس سیاه از کن

۱۰ مینو از گونه رز که کنند پرسش

هزار سیصد که به زنند چنین کرفه چند پاسخ

ده شب او بید یشت سه سرود گاسان گوسفند

نیک داره خرداد وامرداد چه او سرود گوسفند

نیک داره اخرداد امرداد چه او از اورمزد زبانی

نیکی آن برتر دنیا چون که امرد

به تن سوی به آن سه گرگ بر ایستاد به

٥ جان آن بیاجان گوش به همه روز و همه شب

او زمین این سه پرسش دهم چه

دار پاسخ گرگ دو زنگ دیوان رید

تناویرکان پرسش نافرمان که

به زند چنین گرفه چند پاسخ تا

١٠ او همه همه رفتن پشت سه سرود کاسان

پرسش که دو زبان به زند چنین

گرفه چند پاسخ چند الرحیم پرسش

کر رنج تو به زنید او گرفت چیز

پاسخ پشت ام سخن

اوش تنافور دیگر او بیند نه

من که اهور هزدم بر گوید

۵ پس پیدا کو همه آشموغ است پرسش که

گوشن‌هرز به زند او گرفت چند پاسخ

پشت او بر گوید وناه گزارد اوش

گرفت اوش رسید پرسش که

گوشن‌هرز نان دهد او سیر به کنند چیز

۱۰ وناه چند پرسش اورمزد روان پانا ی او

آن برتر دنیا باز دارد به دانا ر

پهنا ابن زمین که باقی چیز دهد

ابدون بپرید پرسش که چیز از جدذینان

دهید وراه چند پاسخ

[illegible]

پرسش که جدذینان را رامش

۵ [illegible] وراه چه پاسخ که بوزمزه [illegible]

[illegible]

پرسش که به

زند دیه سال از پشت سه سردد کاسان

اشنو پرسش که زوزه به زند وراه

۱۰ چند پاسخ به زندر آن مکان و محله و شهر و ملک

آن کیشور درازی که کیشور کنند

نه زاید طبند که زاید نالائق مزد

هست • که از کار کرفه گردش دنیا برتر

بید ریوکنی رد به آتش برله دادی آس گندگی

دوزخ پرسش که دزغ به زند

آبی او اندر گوشیدار که هزار

به یکبار اندر آب پلیند مرد زاد پاسخ ۵

او آتش اندر مزد به آتش

دنیا چرکنی که اندر دنیا فانی صد

زور به یکبارکی پیوم به برند پیستی هوم مند

جیوام مند پاسخ به یک رد به

۱۰ که هرکس دنیا فانی آتش مزد بر

او آتش زدار امشو به اینجا جد

کنشن بوند که جد داد ببرد بود دیسر

ب آبرود و شاگرد ب داناد بزرگ

جبد کنش که جبد دینا بوند

زن وشوی چون بهر کرد چند که

زنید مرا زنم که آن زنید

٥ کشتار هزار انوشه چون که

اندر دنیا فانی آن صد مرد آن مستیدار

حجت وزیدار دهشن کنند و یزشن

سپید شاگرد از دانامرد دانا که یک تا

١٠ یک هزار بار ابن را سخن به فرهنگ

ب گو اوان گفت دانامرد

مردمان کرد دو آئی ب

کار که پشیمانی نه بیند کرفه ویک به کردن هر

کار چیز کوشش ایک به

مردانی فراخ تر چیز دانش دوداری

ویک چیز رنج از از هر رنج بر تر

۵ نهان کردن نه شاید درویش ویک چیز اورش

بودن نه شاید کردن خویش ویک با

چیز آمیخت بهشت

ویک از هر تیزتر تیزتر کاسه

یک چیز از هر تاریکی تاریکتر بر آگاهی

۱۰ ویک بند از هر بند تر وردنی ویک

آسانی از هر آسانی آسانی‌تر خرسندی

ویک راه رو بهشت رفتن است

و گردن نیک ۱ و یک دو به مردمان

ابزن ده دادن ۲ داشتن ۲ دو اند که

خویش تن تازه نه کنند و یک که درست بازم

سخن او آسان نه گوید ۳ دیگر که از بتران

۵ چیز نه خواهد دو اند که همیشه زهر به دل

انگند هست و یک درویش که هر چیز

به نیاز باید خواستن ۴ دیگر پادشاه

دیگر دو چیز گرامی تر دارشن یک درویش

راست و دیگر پادشاه دیهان از ایشن

۱۰ دو چیز بسیار سزید اندیشیدن یک از داه

۵ دیگر از بتران از ابزن او چین شرم بودن

نه باید یک از بیماران ۶ دیگر از خویشاوند

درویش دو اند که اندر هنگام بر آسانی

دیگر دانا که دانای و دانای را

چیز به چیز نیز چیز نه دارد و روزه نه

بید دیگر نه آگاه که بر آگاهی را

۵ چیز به چیز نیز چیز نه دارد و روز نه

بید دو اند که همیشه و دیگر یک

کوشش مرد دیگر که از چیز بی سود رامش

دو اند که دوستی بسیار که آهن ستزید دارد

یک امیدوار مرد که خویش تن بزرگ پاید

۱۰ خویش مینوید و دارید و یک آلوده ستره مرد

که به بار چیز آلوده شوید

زرتشت ستقی به تو گویا

بور دسبنه ورروان خویش تو گواه بوند

فلاسن پس اند به تو گواه بوند

من که موبدان موبد نیاز آذرباد مهرسفندان

ام یا زیرود بم شاگرد ب

۵ موبد گفت به تو گواه بوم بنام

تمت تمام شد فه درود شادی و رامش

خویش نویستم فرزز گزاردم روز دیبدین

د ماه خرداد سال بر نهصدو سی و شش

من دبیر بنده

بنام دادار دستگیر مینو

او کمیریجا با معنی نویسم

برسم و پذیرم و راضی هستم بی رسم

او درکیتی و پذیرم رنج و خوش هستم بر ارکه ۵

آسن تن که ورزید آسن خویش روان

وناه مینو

دامان و پر مرگ که کالبد

او نوشه روان او انوشه روان را بهشت ۱۰

بهر باد دشنا جه آسن امور نیک

زبان آن راستان آسانی به دیگر باز رساد

که آزار اوی انوشه روان او دوبارد باد

همه اند هوش بام و سیوم بام چهارم سروش

اشو روزآور درشن راست …

۵ آشتاد ایزد و فیروزگر و مهر فراگیود

فروهر استوان و بر میوان که خویشکاری

مکابل روان از توسه روان آییر و …

و توشه … آسانی که فراخی … زود

شیری بر پتنود پل به گزرند

۱۰ جاذنگوی باد به روان انوشه روان بهمن

استاسفند بوند لبند الکان اورمزد و

اشااسفندان برو

ز

وایودن به رامش به گشاد چه من ندر گیتی

هر تن که به رامش تر بود است چه من

او آزادی‌ام تر و فراخی‌ام تر رسید است

۵ فروهر اشوان او روان انوشه روانان انوشین

بخورد دهند از آن میدیوزرم گاه کرد

است خورش آن برد

روغن شیرین

چون یا زرینی ب.

۱۰ چون یا سیمین بر و برنجین

یا هرگونه گونه بعد امشاسفند

باسم زرینی پیچید نخسته زرینی او روان

انوشه روان ، داد و بارزین دیوان به روان

انوشه روان هیچ گریزند و زیان استوان

باد گردن پس از به و دیرشنی

دیوان دیو بر دانای را جاماه

۵ ایروسن فراز ترسند چوکته میشن

و گرگ گرگان رز فرز

ترسید چه من میش گرگان خویست گمر

از بوی گرگ فرز ترسند ایشان دروج رز بوی

رز انوشه روان فراز ترسند به بر آهن

۱۰ زاد و بر آهن ناید آهن کار به باید گردن

چون آهن بهشت بهر گردن د آهن زمان رسید

ایستاد را رز آهن بهشت

بهره • دگرونتاسن اود دهشن بار چه

جان چهره که اندرهزار زرتشت گفت

چه تن گیتی نامی و روان نیک پاداش

که بجا تن نیک نامی و آنجا آسن روان نیک پاداش رسد

دشکستن به اشو دارش بیمه دهد ۵

خرسش و استوار روانهزار شنایندار

بود و اهریمن شکستار و هر که با

او نشیر کار بود از رو به آزادی بود

که سود با رامش بود

به آسانی بود ایزدان مرا ۱۰

تو مرگ مند مرا منشن

ریک منشنی ایزدان مرد را تن مرگ مند

منش بهرست پیروزی مرا تن

مرگ منند زبانش گوید

بسوخت ایروزی مرا تن مرگ منند

به زبان بسوخت ایروزی مرا تن

۵

مرگ منند از دست ورز

رد نیک گردن

ایروزی مرا تن مرگ منند به بهر دو

دست ورز آتش نیک گردن به مرا تن

مرگ منند کنش امزد

۱۰

مرو کرد کنا اینو

[illegible]
بر مرگ دنیا

[illegible]
که بر

[illegible]
نه مرا تن مرگ مند گزشت دو آتش

[illegible]
کنا بر سهم دریم دوزخ تاریک

۵
[illegible]
بیرونه که دست فرزند شاید گرفتن نه به

[illegible]
فریفتاری فرزند کرد گناه مینو زندر بزه

[illegible]
دنیا تو بر دوزخ جادو بیمدار

[illegible]
دروزار زرتشت گفت که من داد ...

[illegible]
زرتشت ستر ماه خورشید آتش سرخ

[illegible]
سبزرایی سنگ پرنده گوسفند بخ آینه به

۱۰
[illegible]
از تمام سر داد ارد اشو که زن مرد

[illegible]
به پذیرفت راست پاک ستایش ...

ده دمن — به جهش — به

دیواسن — دارد — که

از — به — ارگ

اندیشند — از — زبانش — کردار — و دیوان — تن

۵ — به همیشه — راه — به — ورزند — دیاوال — گاه

و — ورزش — آرزوی — بر — دارند

و خواست — بیاموزند

را — ایستاده — ترشنی — بهشت

است — بوند — به — بر — پشیمان — به

۱۰ — به — روزگار — که — اگر — گرید — چه

به — ترا — کیشور — زمین — تن — به — باید — اردن

بهر — کس — اندیشیدن — باید — که — نه — اگر — آن — تن

من زرم که ایرانیان آگاه کنند ب آئین خویش

خرد که ارکمند دارد است

ارکمند او بود است از بار کس

ب رسید استکواد نهان رفتار فریفتار

پیش ۵

چونان که ب آن

راه تو . خواهند مردم کشند

که دو پنها راه راه تو

خواهند که ده شب راه و پانزده

شب راه توش خواهند انید که زنند ۱۰

رسند از دوستان وهی شتهور

ام پدرانی ~~[illegible]~~ و برادران بچگان که

به آن راه تو نه خوازند و مردم کمه

فریب دادن چاره نیست یک فراز

همیشه
خوازهد نعمه نعمه

رفت جوان هوشزنگ مرگ هرزر

۵ تن خوازهند تن جوان روان جوان

آخر جوان یا گاه مرگ

جوان از هوشمند تن

خواهش از تن

خواهش از تن که تن نه باد جوان از

۱۰ روان که روان دروند باد جوان از فرزند و جوان

از دنیا مرگ که کوشند نه اوستهاد

که ایدون گاه رند به آن خویش خرد که

مرگ مند آمرزید نه است

خویش آمرزد نه آمرزید است که نه

آسن خویش روان آمرزد نه وخشید ابیچ کس

بر آسن وخشید نه توانند یک

۵ روز رسد سفقانی

زرتشت یک یا شب

یک روز رسد فقتان زرتشت یا

یک شب که فرزز تا رسه یا

فرزز رسد تا گزارند یا فرزز جانی آسن

۱۰ نه آسن پاک که از هستان هست

برتر نیکتر از ارد جدا بند روز

تن

نیک

پسر اندر روز چند نره منید که

روز بر شاید رسیدن که فردا اندر روز

٥ بوم نیک بهر و توانگر وبیرفت که خدایان

خوب داشتن است هم اندر روز از بر

خواهند بر آسانی که از در باز کرند سر

به برد خواست باز از شایگان ننند ام

اندر خرد

١٠ که به تهم زیر وزیر و آسانی به زمین

بر او آتش گزشتند زمین

دروند از

به آگاهی فراز مردم دروند و به آگاهان

که مرد اند تا که چه بیارند از

اکنون فراز ایزدان گفت اهور مزد فراز

کرد استکوار

٥ فراز که اورمزد گفتش

کرد هست استکواد از

ایزدان بینند از به هوشمندان که

به ترسند که گیتی با دروج شکستن .

نه نوازان به ایزدان چونان روشن آن خویشتن

١٠ گوی که از نه کس بوزید

هوشمندان مردمان

گر نه از از کسا بوجید از هوشمندان مردمان

نه بوخت تا اکنون بوجید از اکنون

فراز اسوبزان نه دپیوبد

دنه سود سود نه

نه خواستار نه سوبزان سوبد

٥ ونه ده دپیوبد شاهنشاه به سود سود

خواستار دکه نه خواستار نه لبند

نه که بلند

که به تهم آسمان زرزر رود توان

که چون زند بلند خوزان کار داشتی

١٠ زر استکواد بوختن نه تورنند نه نه که

به فرود وزیر که زیر زمین نهان

بود چون زفراسیاب تور که زیر زمین

آیین ساخت خانه کرد هزار ارد بلند به ستون

یکصد اندر آن خانه به ستر دماه و خورشید

گردان را اند که روشنی کنند اندر

آن خانه به کام باید

زندگان نیک تر زیست چون بلند جادوگری ۵

داشت از استگوار بوشتن نه توان نه

فراز ابن زمین که

نه که به فرز فراز آن

زمین پهنا گرد و دور چون ضحاک ۱۰

از مشرق بر مغرب بر دوشستر رفت

بی مرگی خواست بسیار نه حاصل کند که چون

اند بلند توان کردار داشت رز استکوار

بوختن نه توان بود

آن اند قیامت کردار

سوشیوس چه تا سوشیوش نه رسید و کس

٥ از استکوار بوختن نه شاید هر کس

به رسد استکوار نهان رفتن و فریفتار

که درود دبار نه زیستاند ذات کار نه

کنند فراز مردم و آن

خره مند آن راه باید رفتن و هرگز نه رفتن

١٠ و آن چیز باید دیدن هرگز نه دید

گفت رو بخت با کس که فریفتن

کردن نه توان گذشتند بود

راه

گذشتند بود راه

٥ که به ترازن زفتن که رود و

فراز بن که بود گروه بلند و آن

کردی نه آمرزید

که ره بود

١٠ نه آمرزید

نه آمرزید گذشتند بیه

رفتن
[illegible]
راه که با توان شدن که از

[illegible]
گاو چهره و آپ و مرد

[illegible]
نه آمرزید و آن یک نه راه که

[illegible]
نه آمرزید بود راه

٥ [illegible]
که

[illegible]

[illegible]

رفتن
[illegible]
گزستند بود راه که ب توان شدن

[illegible]
که ارزش وسزید

١٠ اقودرک
[illegible]
مرد زدار نه آمرزید آن یک نه راه که

[illegible]
نه آمرزید گزستند بود راه

[illegible]
که مردم برکاسرا

[illegible]

[illegible]
که

[illegible]
گزشتند بید راه

رفتن
[illegible]
که به توان شدن وکه به توان شدن

[illegible] ۵
که امرد

[illegible]
که راه به تنی دارد وکس زنده

[illegible]
به گزارند آن تیک اوورک که ز. آمرزید

[illegible]
گزشتند بید راه که

[illegible]

[illegible] ۱۰

[illegible]
راه مند

رفتن
[illegible]
بید راه که به توان شدله که

گرفت و جهرمند

که دروش برد به ریش کردن امرداد رو آتش

یک نه آمرزید ایزدی

دروند گاو ایزدی دروند اسپ

٥ ایزدی دروند میش

ایزدی آن دروند گاو و آن

دیر ایزدی آن دروند اسپ حاصل کند و ایزدی

آن میش رمه حاصل کند نه حاصل کند امردم دروند

پاکی ساستار رمه پاک رمه پاک

١٠ خورشید زرتشت امرد است ز ل است جز ز

رمه پاکی بر است زرتشت

زر وسیم و خاک مرد

خمسه خاک بود گاو ر

خاک بیر اسپ و خاک بود سیم ر

زر و خاک بید مرد گیتی جنگی

واز خاکی آمیزد بهمه آن تن مردمان بنی 5

آن یک رو خاک مرد زرور گیتی پاکی

ستایند دهر جز اشوان یا مهر

چه اگر کس مرگ را چاره داشت است یا

چاره شایست است کردن اول رز گیتی را

آن گیومرد و گلشاه بود 10

هزار سال آنه دنیا امرگ و بی‌پیری

و بی‌زیان خراز

داشت او را نیز که مرگ فراز رسید

تن به داد و با مرگ خویش شکستن

نه شایست یا هوشنگ بود درپیش

خواست

داد از همه وشودکان اهریمن ـــ دیگر

۵ زد او را نیز که مرگ فراز رسید تن به

داد و با مرگ خویش شکستن نه شاید

یا طهمورس بود هوشیار ویونگهان ...

درایشت رام نیز دراوستا یزدان فرموده است که طهمورس بر کنا مینو سواری میکرد

که دیوان دیو کنا مینو به بار داشت

بهفت قوت وزور ز ز به آورد

۱۰ او را نیز که مرگ فراز رسید تن به داد

و با پرش خویش باز داشتن نه خواست

یا جم بود شید یکه رمه ویونگهان که

شنیدمن روشنی برد نیک رسم برد که راهـ

امردمان و گوسفندان درست داشت که

ششصد شانزده سال و شش ٥٦

و سیزده روز آن دنیا امرگ و بی پیری داشت

و آز نیاز بز دام روزمرز باز داشت ۵

اورانیز که امرگ فراز رسید تن به داد

با هوش خویش شکستن نه خورست

ای ضحاک برد و بدتر دین که ای روز نیم کم

که هزار سال آن دنیا به با بد پادشاهی فراز

داشت و بسیار جادوی و بزگری زندر دنیا ۱۰

پیداد آورد او رانیز که هوش فراز

رسید تن به داد و با هوش خویش شکستن

نه خواست با فریدون برد آشوبان

که از ضحاک ایرون کمان دناه زده

بست مازندران دیو آورد و بست د بسیار

نیرنگ اندر دنیا رد بیداری آورد رد رافیز

۵ که مرگ فراز رسید تن ،، دارد و با

مرگ خویش شکستن نه خواست انکوزنان

سپاسدار ام از اورمزد خدای ب

سپاسداری آن نکارم که من ستوه را

رسید زد بار نه روند بخت آمد سپوختن

۱۰ نه شاید او انوشه روان را دهشت

بهره باد دهیمان که او آن ایزد آمد

از آن ایزد بهر گرفتن به کام را نزار

[Pahlavi line — not transcribed]
دویست بهشت روشن گروثمان همه خواهد سکابس

[Pahlavi line — not transcribed]
ابر به گرفته آمد فروز به زیاده

[Pahlavi line — not transcribed]
بار د باز شدن از وناه بن شود

[Pahlavi line — not transcribed]
سر آخر پاکی نیکی زیاده باب دوازن

۵ [Pahlavi line — not transcribed]
گروثمانی بار اشو بید بروز پسار

[Pahlavi line — not transcribed]
بیوزن چنانچه آفرینم کنم نیک منشنی

۰ ۰ ۰

[Pahlavi heading — not transcribed]

[Pahlavi line — not transcribed]
برسید پسر دانش مراد که من یابم بونه

۱۰ [Pahlavi line — not transcribed]
نه بستن گشته ... فتن گران تر وناه

[Pahlavi line — not transcribed]
نگام وخرد گشته بردن که جوشن

[Pahlavi line — not transcribed]
گفت پدر نان نزدرست به دام نیکی گزین

به خرد چیز دهن اندر گیتی کار

دو یک دانش نمودن آسن دانستن شاید

یک راه نمودار از آسن دانش

دانستن نه از شاید و روستن سزید

۵ چون و به راستی پذیرفتن

و آفرین کردن و آسن که گفتن همه

از هر دو آینه یافت هست دانشنی و کروشنی

آسن دانشنی هست پیدا و آفرینگان و آسن

کروشنی هم چون را نه هست نه پیدا چه با

۱۰ بین دانش نه چون بر کرد

بین دانش به دانشنی هست نه پیدا و آسن

کروشنی با بین دانش پیدا چون

دنیا زیان وش است م بزرگ نوشت همه

که بن دبین به دانشنی استوار آراست آسن

وش پیدا که جوت بنده نه باجم به جوین

گرویشنی راه از دینی فرمان مدر آسن کو

آن گرویشنی اند این پرستشنی ها پیدا که ۵

او است ظاهر به بنده دانشنی نمودن نه

سپرد چون کار روش

کردن چون نهاد چون و خویشکاری

دبین آسن درستن گرویشنی مینو نیرنگ روز

آسن دانشنی بوسن اندر پتیاره مندی ۱۰

دیوان خراب کردن نه رد دیدستی

نه ظاهر زدن منند آن روشان آند مینو نیرنگها

١٣٠٣

کر چون او نه پیدا چونش بیماری آن

است آسن وتاك چون پیدای روش دارد هم

پیدای است نا پیدای روش دارد نیرنگ

د افسونه سخن چیز بردا چون ایرونچه

٥ بن پرسش پاسخ پاسخ ساخته

کرویشنه به همه چون نمودار با نیرنگ

دانش راست چون رد شناسا روشن

جهره گسسته نشانه است نوشتم

گسسته به نشانه نمودار

١٠ د میانه که اندر تن مردم خوانند

به دانایانه دنیا کرده آن بر همه

اوردی

چونه روشنانه آوردی همانی روشن بینا

[illegible]
چشم و داران هوش ووجیان‌کر خرد

[illegible]
و اندیشش یادکی چونش شان کره منغ

[illegible]
سر آموز گفتار زبان آموز شنوداری

[illegible]
گوش و بوی مالا بینی از هم چونه آخر سر

[illegible] ۵
ز زر بیا دور سره به بزرگی نشیمن دارید

[illegible]
چونی وبینش و شنوش و گوش و بوبوئش

[illegible]
و همه نیک چهر و روشنی دانای به باستان

[illegible]
سر وبهشت گاه روشنان مثال چنین

[illegible]
وروان که آن به هوچهر و ناپدای

نوشش گوفه بر
[illegible] ۱۰
و بیا بینی در بر گاه

[illegible]
به لبند تا - دلشه وآن زیر نیمه

[illegible]
جابر دبیر طاهر عد دوزخ مثاله

دآسن میان شکم دنیا آمیخته گزارش

زور و اوسپوز آغا

گیتی مثاله آمیخت دو بهره نمودن جزن

داشتن میان به ب گیتی شاله

۵ نمودار و پیدا جد اورچه خویش ظاهر

نشان نهان دو درزند پرستش خدایان به

نشان دان نمودار بندکی میان تن بستن

گیتی مثاله و برزک نشانه بزرگی

دارید به میانه داشتن گیتی

۱۰ شماران از استوارش که نیشان است

بندکی چون از نماز پیدای کو نمایش

است به فرود آوردن سر ازچه خود

نام نماز که ستودن است دارنده کرد دانایان

وچین نیشان نام چیشتی که دارید گفته

زرتشتریان داشتن آیین درام است راست

ستوده‌داری ونیشان دینی خصلت که وچین گر

۵ ام نه ودین چه نان وچید است

که چه آن برتر روشنان چه آن

فرودی تاریکان به آن میان آمیزش

گزارش جاری دیگر رهبر نه چون شناسایش

ودر زر دریا به بزرگی نشینی و

۱۰ پرستش دوران برازنده و بیداری کردن

دوران برازنده ستوده‌دار به میان دارشینی و

بند که چون نه بند ام و سپاس دادار

[illegible]
اوان بند اند ام نه بی بند جون نر مان

[illegible]
بسته ایستید گشتی میانه تو به دین

[illegible]
خانه منشن اوان مان بسته دارشن منشنه

[illegible]
هز تمام وناه دزبان سپوزی دادار

۵ [illegible]
که نه پیوندان بیا بندها ز ما ر

[illegible]
دگیر او منشنه هوکوبشن او گوانند همیشه

[illegible]
منشنی خصلت دارشتن که بند ام نه

[illegible]
بیا بند خود نام بندگی از بند که مان

[illegible]
بند او دل نه اوی خویش نام خدای

۱۰ [illegible]
ایمن کوشی بند او خویش نه او دل

[illegible]
اوانچه گشتی دارشنه نیشان است بندگی

[illegible]
اندر دل خود بهت خرا مهست دانا

تیر بچشن دانایان زرتشت اشن دینا

برهم هو دخشکیهای خرد راست دبنز و قوم

آگاهیهم دادن پیدا کرد هم چه نشتن

سزید فرمان نه داشتن ناسزایها و زنه

٥ داهم و فرمان سپوجیها پوشیدن و دورکردن چه گوید

داه آن سزید نه کردن و آنه نه سزید

گردان آسن از هم چیم که ابن کام بی بند

به فرمانه بردار روم کرانه کناه

چه ال خویش تن زر بندگی بیرونی هوشاد

١٠ اج ال بنده منشنه وکوبشره دکونشن هلید

بوند فرچید

به فشوم و شادر و خوشی صاحبی همه

[illegible]
بهان   فراروناں   ادی   او که
نوشت

[illegible]
نیک دهش   هوموروا   باد   پس   از   سال

[illegible]
صدو   پنجاه   ادمیا   پدونداں   فرزند   دینی
خرد

[illegible]
ادسپاردار   باد   به   یزداں   کام

۵ [illegible]
که   آن   مهست   نه   خود   چیلا

[illegible]
آن   مهست   ابن   ارش   بوند   خرد

[illegible]
بی   فرنگ   درویش   فرهنگ   بی   خرد   اریشت

○ ○ ○

تمت تمام شد کتاب ([illegible]) [illegible]
ادمیدیا   گسته

بستن با معنی بروز مبارک دیپادر دادار هورمزد و ماه مبارک آبان قدیم سال

۱۰ یکهزار دو صد و بیست و پنج یزدگردی نویسنده هیربدزاده هیربد جمشید ابن موبد باشتون

ابن موبد هرمزدیار عرف سنجانه باشنده در قصبه بلسار این کتاب نقل کرده شد

از

از روی دستور ایرانی دارابجی سنجانه [illegible]

[illegible] ٥ ٥ ٥

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۵

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۰

[illegible]

بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر مهربان

دفتر چهارم مشتمل است بر لغات زند و پا زند و استا جلوهٔ الف از در الف

آبهی با بای مکسور نام رود است زراتشت بهرام گفته ┼ ┼

در آن وقت نزدیک دریا رسید یکی ژرف دریای بُد نا پدید ،،

٥ بوستا درون نام آن آبهی ،، که قعرش نبود است هرگز تهی ،،

اذرباد یکی از موبدان است که نام پدرش مارسفند بود پارسیان گویند ،،

که دو نفر موبدان موبد در زمان اردشیر بابکان بوده اند یکی ارداویراف و

دویم آذرباد مارسفند و ارداویراف افضل و اعلم بود و بعد ازین دو نفر

در میان عجم هیچکس را دیگر علم بدان درجه و مرتبه نرسید که لفظ موبد موبدان

١٠ از روی استحقاق برو اطلاق توان نمود و این آذرباد از اولاد زراتشت

بوده زراتشت بهرام گفته ┼ بجو آن آذرباد این برهان بنمود نماند آن اشک که اندر مرد مان بود

اآذرباد مارسفند همان آذرباد است که مرقوم شد زراتشت بهرام گفته ـ

که آذرباد بن مارسفند است اشو و پاک و رادوار جمند است به باب

از تخم زرتشت سفتمان بنام او آذر مارسفندان هم از گشتاسپ شاه از سوی مادر

ازین تخم نباشد نیز بهتر ا‌اسیم با بای معروف بزرگ مرتبه و عظیم الشان را

گویند زراتشت بهرام فرماید بپرسیدم من از همراه ااسیم که این مردم چه قوم اند از تعلیم ۵

اافرنگان بافای مفتوح ورای مکسور بنون زده و کاف عجمی نام نسکیست
زبر زیر

از جمله بیست و یک نسک زند لبی راست از عطا اطاعت با پدر زرتشت بسر خود

بنسک آفرنگان گفته است اامونیا با میم مضموم و واو معروف و تای

فوقانی مکسور کنیزک و پرستار باشد ااهی آهو باشد و آنرا تیبا نیز خوانند

اایشم با یای تحتانی مسکور بشین منقوط زده مهتاب را گویند جلوه با ـ ۱۰

بازا لعود استیر باشد از گناه بموجب قرار داد زراتشت و هر استیر چهار مثقال

بود بان بربیتا با یای مفتوح براز ده و بای مکسور و یای معروف و تای

فوقانی ثقیل باشد جلوه بای عجمی پاتبراس باتای فوقانی مکسور

بهای عجمی زده بمعنی باده فراه پاتیجار بایای معروف بمعنی شتاب آمده

وآنرا اشتاو نیز گویند پالا بانگ و فریاد باشد پالسید بانون مفتوح

بمعنی پرسیده آمده جلوه تا تابا زر باشد و آنرا رابا و زابا هم گویند و

۵ بتازی ذهب خوانند تالیمن بالام موقوف و میم مکسور روباه باشد

جلوه جیم جاتن باتای فوقانی مفتوح بنون زده نام ایزد است جاتوبتن

باتای فوقانی مضموم و واو معروف و نان مکسور و تای فوقانی مفتوح آمده بود

جادنگو بادال مفتوح بنون زده و کاف عجمی مضموم و واو مجهول کسی را گویند که

زر و اشیایی را که پارسیان نذر آتشخانه و موبدان و دستوران و هیربدان

۱۰ نموده باشد گرفته بمصرفش رسانند زرانشت بهرام گفته درانکه زراتشت

خبر میدهد که چون بسیر افلاک و بهشت رفتم شخصی را خوشحال و خورم دیدم

پرسیدم که این چه کس است سروشم گفت که جادنگوی باشد کز ینسان

خورم وخوش روی باشد   جاسونتن   بالسین مضموم وواو معروف

ونون مکسور وتای فوقانی مفتوح بمعنی دانستن باشد   جاکونتن   باکاف

عجمی مضموم وواو معروف ونون وتای فوقانی مفتوح آوردن را گویند ؎

جامتونتن   بامیم مکسور وتای فوقانی مفتوح رسیدن باشد   جامُنونتن

بامیم مفتوح ونون مضموم وواو معروف ونون مکسور وتای فوقانی مفتوح   ۵

بمعنی گفتن آمده   جامنونمی   بامیم مفتوح ونون مضموم بمعنی گویم آمده

جامنوند بمعنی بودن آمده   جلوهٔ خا   خاتمن   باتای فوقانی موقوف

ومیم مکسور خواهر باشد وآنرا خوه وخاتمیز نیز نامند   خاتمیز   خواهر باشد وآنرا

خوه وخاتمن نیز خوانند   خاره   زن وعورت را گویند زرادشت بهرام گفته ؎

مراخاره را بود دغدوی نام   که زردشت فرخنده را بود مام   جلوهٔ دال ؎   ۱۰

دابا   زر باشد وآنرا تابا وزابا نیز گویند   داباهٔ نتن   بانون مکسور وتای

فوقانی مفتوح بمعنی خندیدن باشد   داباهٔ نمی   بمعنی خندم آمده ؎

داباهانید بمعنی خندیده بود دابونش باباي مضموم ونون مکسور و

تاي فوقاني مفتوح دادن راگويند داتوبر باتاي فوقاني مضموم و واو

معروف وباي مفتوح بمعنی دادراست دادستان فتوح باشد وآنرا دنیا

نیز نامند دالیمن بالام موقوف ومفتوح بنون زده نام مرغیست که به دال

۵ اشتهار دارد دانامینوخرد نام لکیست ازجمله بیست ویک لک زند

جلوهٔ را راس راه باشد جلوهٔ زاي مفتوح زابا زرباشد وآنرا

تابا ودابا نیز نامند جلوهٔ شین منقوطه شایکان بمعنی فراخ آمده ،

جلوهٔ کاف کالا بانگ وفریاد راگويند کالو و کالوب بالام مضموم

وواو معروف کالبد باشد زرادشت بهرام گفته بجای کوشدار کالو گسسته

۱۰ بدانجا بود بربالین نشسته هم اوگوید درجهان آن که درتن جان دارند

بکالوب اندرون ماوای دارند کاما آرد بود جلوهٔ کاف عجمي ،

گاوِدْ باواو مکسور بدال زده گاو کوهي باشد وآنرا انگوشتن نیز خوانند ،

جلوهٔ لام لاما نان را گویند جلوهٔ میم ماد مادر را گویند ،،

مازدیسنان بازای موقوف و دال مکسور و یای تحتانی مفتوح بسین

زده دوری و پاکیزگی از بدی بود زرات‌شت بهرام گفته همه بردین پاک مازدیسنا

رویدازگفت زرتشت سفتمان هم او گوید بگویم چیست ای مازدیسنان

شدن دور از بدی و بکرو دشتان ماکر باکاف مکسور پس فردا را گویند ،، ۵

مانا نامیست از نامهای باریتعالی مانیمن بانون موقوف و میم مکسور

جای باشد که بدان شراب و آب خورند ماهر بامای مکسور فردا را گویند ،

جلوهٔ واو وادیاب با دال مکسور بمعنی باطل و کم باشد زرات‌شت بهرام

گفته شود برسم هیربد وادیاب نماند بهر جاش آن زور و تاب ،،

واژه بازای عجمی مفتوح و اخفای ها کلمه را گویند زرات‌شت بهرام گفته ۱۰

که واژه زوستا و زند آن زمان بجای او ندیده کم دخت دان واکونتن

باکاف مضموم و واو مجهول و نون مکسور و تای فوقانی مفتوح بمعنی گرفتن باشد

جلوهٔ ها هادخت   با دال مضموم بخا زده نام نسکی است از جمله بیست و

یک نسک زند زراتشت بهرام گفته   چون آواز هادخت وستاوزند

ازان موبدان و ردان بشنوند   که تخم مرغ بود هاوشت و هاوشن ،،

با واو مضموم بشین منقوط زده بمعنی است و متعلق آمده   هاون ،،

۵ با واو مکسور گاه اول است از جمله پنج گاه یعنی پنج وقت که زراتشت مقرر ساخته

که تابعان او درین پنجگاه عبادت نمایند زراتشت بهرام گفته   بگاه هاون

اندر اهنود روز   پرستند آن کهنبار دل افروز   وشرح چهار گاه دیگر که رفتن

وازیرن و ایویسریترم واوشهین باشد در محل خودشان بیان نموده خواهد

شد انشاء الله تعالی   جلوهٔ ازدربا   اب   پدر باشد و آنرا پدر نیز نامند

۱۰ ابَر با اول و ثانی مفتوح بمعنی ابر باشد و آنرا بتازی ذکر گویند   ابیریا ،،

با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف پسر اهل باشد   جلوهٔ با بَبا

با اول مفتوح درخانه را گویند   جلوهٔ تا   تبلونتن با اول مفتوح ،،

بثانی زده و لام مضموم و واو معروف و نون مکسور بسیار زده و تای فوقانی
مفتوح شکستن بود ، تبنا بااول مفتوح کاه باشد جلوۀ را ، زُبا ،
با بای مشدد مفتوح دو معنی دارد اول بزرگ بود دوم بمعنی رخشنده آمده
ربیمن بااول مفتوح و بای اول مکسور بیای دوم زده و هردو میم مکسور
دل را گویند جلوۀ زای منقوط زبرونتن بااول مفتوح بثانی زده و ، ۵
رای مضموم و واو معروف و نون مکسور و تای فوقانی مفتوح مردن بود ،
و آنرا جهنبونتن نیز نامند زبزبا بااول مفتوح بثانی زده و زای منقوط زده ،
مفتوح خورشید باشد جلوۀ سین سبسبا بااول مفتوح بثانی زده و ثالث
مفتوح موی باشد جلوۀ شین منقوط شبکونتن بااول مفتوح بثانی زده
و کاف مضموم و واو معروف و نون مکسور و تای فوقانی مفتوح گذاشتن را گویند ۱۰
جلوۀ کاف عجمی گبیمن بااول مفتوح و بای اول مکسور ببای دوم زده
و میم مکسور پشت باشد کبنا بااول مفتوح بثانی زده مرد را گویند ،

کبیها با اول مفتوح بثانی زده گیا باشد جلوهٔ الف از در پای عجمی ابرا

با اول مفتوح بثانی زده خاک باشد ابرناک با اول مفتوح بثانی زده ،

جامه باشد جلوهٔ پای عجمی پیره با اول مفتوح پیررا گویند پیپا جامه باشد

جلوهٔ دال دبیلی با اول مفتوح دبیررا گویند جلوهٔ را ریمانیدسن ،

۵ با اول مفتوح بثانی زده و میم مفتوح یعنی آوردن باشد ریبا با اول و بثانی

مفتوح غلام را گویند ریبتا با اول مکسور کنیز باشد ریلی با اول مفتوح پسررا

گویند جلوهٔ سین سپلجلا با اول مکسور و ثانی و جیم عجمی مفتوح بر هر دو لام زده

بهی باشد و آنرا بتازی سفرجل خوانند سپتینا با اول مفتوح بثانی زده و تای فوقانی

و یای معروف لب را گویند و آنرا بتازی شفه خوانند سپنامینو با اول مفتوح ،

۱۰ مکسور و ثانی مفتوح نامیست از نامهای یزدان جلوهٔ الف از در تای فوقانی

اتیا تیر باشد اتوت با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف تیزی باشد ،

جلوهٔ با بتیا سینه باشد جلوهٔ تای فوقانی تترا با اول مفتوح بثانی زده

تابستان باشد و آنرا همین نیز نامند تترونتن با اول مفتوح بثانی زده
و رای مضموم و واو معروف و نون مفتوح و تای فوقانی بمعنی باریدن ،،
تتهتا با اول مفتوح بثانی زده و میم مفتوح جرس را گویند تتمن با اول مفتوح
بثانی زده و هر دو میم مکسور شغال و آنرا توره نیز نامند جلوهٔ جیم جتبونتن
با اول مفتوح بثانی زده و بای مضموم و واو معروف بمعنی نشستن آمده ،، ۵
جتبونمی بمعنی نشستم آمده جتبونید نشیند باشد جتره با اول مضموم
بثانی زده و رای مفتوح بمعنی آلوده باشد جلوهٔ جیم عجمی چتر با اول
مکسور بثانی زده چهره را گویند و بزبان هندی صورت را نامند جلوهٔ سین ،،
ستهیا و ستیا با اول مفتوح در هر دو لغت بمعنی دنیا باشد و آنرا گیتی نیز خوانند
جلوهٔ شین منقوط شتان با اول مضموم سالها باشد شتمن با اول مفتوح ۱۰
بثانی زده و میم مکسوره مقید بود شتن با اول و ثانی مفتوح شهر باشد
و آنرا مدینا نیز خوانند شتینا با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف

خنده را گویند جلوهٔ کاف کتا بااول مفتوح نامه را گویند کتبرونتن
بااول مفتوح بثانی زده ورای مضموم وواو معروف ونون مکسور وتای ء
فوقانی مفتوح بمعنی ماندن باشد کتس بااول وثانی مفتوح بسین زده کوچک
بود جلوه میم مترا بااول وثانی زده واران باشد وبعربی آنرا مطر گویند ء
۵ جلوهٔ ها هتن بمعنی دادن آمده وآنرا بزبهونتن نیز خوانند جلوهٔ الف از درجیم
اجدرونتن بااول مفتوح بثانی زده ودال مفتوح ورای مضموم وواو معروف
ونون مکسور وتای فوقانی مفتوح بمعنی دور کردن بود اجدرونمی بمعنی دورم آمده
اجدرونند بمعنی دروید بود جلوهٔ با بجوجیا بااول مفتوح وثانی مضموم
وواو معروف فرج زنان وماده حیوانات را گویند جلوهٔ تای فوقانی ء
۱۰ تجا وتجار بمعنی رونده آمده جلوهٔ جیم جحا بااول مفتوح دال باشد وآن
جانوریست مشهور که پرانرا به تیر نصب کنند جلوه شین منقوطه شجار بااول
وثانی را هردو مفتوح درخت باشد بتازی شجر گویند جلوهٔ واو وجارشن

با اول و را هر دو مکسور بمعنی کاهیدن آمده جلوهٔ ها هجم بمعنی هم آمده
و آنرا برتو نمی نیز نامند هجید با یای مجهول بمعنی دهید آمده و آنرا برنو بندی
نیز خوانند جلوهٔ الف از در دال ادش با اول مفتوح و ثانی مضموم بمعنی
کس باشد ادوای آواز جلوهٔ بای عجمی پد با اول مفتوح و با اول مضموم
بمعنی پده و بده است که ان شاء الله تعالی بعد ازین مرقوم خواهند شد و با اول مکسور ۵
بدر را گویند پدیسار با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف رفتن بود بر
سر کاری که آن کار را پیش ازین شروع کرده باشند جلوهٔ دال ددرونتن
بمعنی بردن است جلوهٔ را ردکا با اول مفتوح بثانی زده بمعنی راست آمده
جلوهٔ زای منقوط زدونتن با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف بمعنی
خریدن بود جلوهٔ کاف کد کس باشد کدبا با اول مفتوح بثانی زده ۱۰
بمعنی دروغ باشد آنرا بتازی کذب گویند جلوهٔ کاف عجمی گدمن با اول
مفتوح بثانی نیز زده و میم مکسور نور باشد و آنرا خروشمیا نیز خوانند »

جلوه میم مد با اول مفتوح بثانی زده دانک باشد مدمو با اول مفتوح

بثانی زده و میم اول مفتوح وثانی بمعنی ترسیدن و رمیدن و آنرا شهستان نیز

خوانند مدموخم بمعنی ترسم آمده مدموند باواو و یا هردو معروف بمعنی

ترسیده باشد مدوند با اول مفتوح وثانی مضموم بواو زده ونون مکسور مینو باشد

۵ مدینا با اول مفتوح وثانی مکسور شهررا گویند و بثانی مدینه خوانند جلوهٔ یا

یدمن با اول مفتوح بثانی زده و میم مکسور دست را گویند و بعربی ید خوانند

جلوهٔ الف از دررا اربوجینا با اول مفتوح بثانی زده و بای مضموم و واو

معروف وجیم مکسور و یای معروف خربوزه باشد اربیتا با اول مفتوح بثانی

زده زمین و بوم بود آراد با اول مفتوح بثانی زده نام یکی از موبدموبدانست

۱۰ که در زمان اردشیر بابکان بوده پارسیان را باو اعتقاد بنوت است که اورا ارادای

ویراف و ویراف نیز گویند زرادشت بهرام گفته چو ارادا باز گویند حال یکیک

نماند در میان مردمان شک اردش با اول وثانی مفتوح و دال مضموم بطور

پارسیان نام مقدار معین است از کتابهای ارسن انجمن باشد ارشنگ

حد باشد ارشیا با اول مفتوح بثانی زده و شین منقوطه مکسور تخت

پادشاهان را گویند ارکونش با اول مفتوح بثانی زده و کاف مضموم و واو

معروف و نون مکسور و تای فوقانی مفتوح بخشیدن آمده ارکیا با اول مفتوح

بثانی زده و کاف مکسور چون آب باشد ارور با اول مضموم بثانی زده ۵

و واو مفتوح برازده نبات را گویند زراتشت بهرام در صفت جمع بهشتیان گوید

بجان ایمنوی ارور نیز و آتش بایستاده به پیش قوم سرخوش ارمونش "

بمعنی خسپیدن بود ارن با اول مفتوح و ثانی مشدد مضموم میش باشد "

ارمود با اول مضموم بثانی زده امرود باشد و آنرا کومترا نیز گویند اروندش

با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف شستن باشد اروندیم بمعنی بشوییم آمده ۱۰

اروندید بمعنی بشوئید باشد اریک با اول مفتوح بمعنی دور بود و آنرا دیر نیز

نامند اردیس با اول مفتوح بثانی زده و واو مکسور و یای معروف دو معنی

دارد اول تخته سنک باشد که پارسیان اسباب پرستش خود برزبر آن نهند ،

زراتشت بهرام گفته: ابا هر قوم قومی بد سلحدار   بران دانشزکان کشته نکهدار

که نکذارد کسی زان جایکاه هش   همان باشد سوی ادریس کاهش   دویم ،

برسمانی راکویند که ازموی برزیتا بند   جلوهٔ با برسیتا   بااول مفتوح بثانی

۵ زده وبای مکسور ویای معروف پرستوک باشد   برزین کروس   بااول مضموم بثانی

زده وزای منقوطه مکسور ویای معروف وکاف مضموم نام یکی از موبدان بوده ،

زراتشت بهرام گفته   هم آن پیرانام برزین کروس   بیامد بهنکام بانک خروس

برور   بااول مفتوح بثانی زده وواو مفتوح برازده برادر راکویند   برژون   بااول

مفتوح وثانی مشدد مضموم بازان باشد   جلوهٔ بای عجمی   برارین   بااول مفتوح

۱۰ خوب ونیکو بود واو ازین زشت وبد باشد   جلوهٔ تای فوقانی   ترس الستودان

بااول مفتوح بثانی زده وسین موقوف والف مضموم لشین زده وتای فوقانی ،

مضموم پارسیان کویند که چون روح از کالب مفارقت نماید سه شبانروز برسر قالب

خود

خود باشد و اورا در بعضی رسها نوروز مخافت بسیار است لهذا در بعضی روز شبان ،
برسر دخمه او لنک وندیه ادبخوانند تا روح او از مخاوف ایمن کردد این خواندن
لنک وندیدا را برسر دخمه ترس استودان کویند ترمنش بااول مفتوح ،
بثانی زده و میم مفتوح و نون مکسور بشین منقوط زده و نون بدکرداری باشد
زراتشت بهرام کفته زخود دارید دوران ترمنشی همی کوشید در نیکو کنشی ، ۵
جلوهٔ جیم جرزا بااول وثانی مفتوح سنک را کویند جلوهٔ خای منقوط خره
بااول مضموم وثانی مکسور نور باشد و آنرا کدمن وشمانیز کویند جلوهٔ دال ،
درون و درون بااول مفتوح وثانی مضموم بمعنی درون باشد و بااول مضموم درون
بود که مغان در ستایش الله تعالی و اذر خوانند و برخوردنیها بدمند و بعد از ان آنرا
بخورند و هر چیز که درون خوانده بران دمیده باشند کویند که یشته شد و اکر درون ۱۰
بران نخوانده ندمیده باشند نایشته کویند ناخوانده چه یشتن بمعنی خواندن است
زراتشت بهرام نظم نموده زراتشت فرمود یشتن درون چون شد سور برهان دین رهنمون

ازان پشته می خورده شاه گشت   زخوردن هم آنگاه آگاه گشت   جلوهٔ را

ررا با اول مفتوح کوش را گویند جلوهٔ زای منقوطه زرنانتن با اول مفتوح

بثانی زده و نون مکسور و تای فوقانی مفتوح بمعنی زادن باشد   زره پیچ ؍

با اول وثانی مفتوح واظهار ها و بای عجمی مکسور و یای معروف زمستان را گویند

۵ زرپتونانتن با اول مفتوح وثانی مکسور و یای معروف و تای فوقانی مضموم و واو

معروف و نون مکسور و تای فوقانی مفتوح بمعنی کاشتن باشد   جلوهٔ سین

سرکوتا با اول مفتوح بثانی زده و کاف عجمی مضموم و واو مجهول راز باشد ؍

سروب با اول مفتوح وثانی مضموم و واو مجهول سخن باشد سرپتر با اول

مکسور و یای معروف و تای فوقانی مفتوح بمعنی تیر باشد جلوهٔ شین منقوطه ؍

۱۰ شرپتا با اول مفتوح وثانی مکسور و یای معروف پادشاه را گویند شرپتونانتن

با اول مفتوح وثانی مکسور و یای معروف بمعنی کشتن باشد جلوهٔ کاف عربی

کرک با اول مفتوح ماکیان باشد و آنرا تنک نیز گویند کرپتونانتن با اول مفتوح

و یای معروف و تای فوقانی مضموم خواندن باشد جلوه کاف عجمی کرزدمن

با اول و ثانی مفتوح بزای منقوط زده و دال مفتوح و میم مکسور دشمن را نامند

جلوهٔ میم مرپویا با اول مفتوح بثانی زده و یای مضموم خربزه باشد مرگرزان

با اول مفتوح بثانی زده و کاف عجمی مفتوح مقداری باشد از گناهان که از فعل آن

کشتن بر فاعل لازم آید جلوه واو ورسبینه باشد و آنرا آسیا نیز نامند ، ۵

ورتا با اول مفتوح کل باشد و آنرا بتازی ورد گویند ورکتا با اول مفتوح بثانی زده

و کاف مفتوح استخوان باشد ورمن با اول مفتوح بثانی زده و میم مفتوح بمعنی او

باشد جلوهٔ الف از درزای منقوط ازرک با اول و ثانی مفتوح و زای مکسور

بزرا گویند جلوهٔ با بزرا با اول مفتوح بثانی زده تخم را گویند بزبونید بمعنی

دهید آمده و آنرا بجید نیز نامند بزندار با اول مفتوح و ثانی مکسور بینجرها بود ۱۰

که در پیش در سازند و آنرا دارا بزین نیز گویند بزونه با اول مفتوح و ثانی مضموم

و واو معروف زانو را گویند جلوه بای عجمی بزبونتن با اول مفتوح بثانی زده

و یای عجمی مضموم و واو معروف و نون مکسور و تای فوقانی مفتوح دادن و آنرا پتن
نیز نامند پزیونتی بمعنی دهم آمده جلوۂ زای منقوط زر روشه تریا با اول
مفتوح بثانی زده و رای مضموم و واو معروف و نون مفتوح و اخفای ها و تای فوقانی
مکسور مرغ باشد جلوۂ سین سزیتونتن با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای
٥ معروف و تای فوقانی مضموم و واو معروف و نون مکسور و تای فوقانی مفتوح
بمعنی رفتن باشد جلوۂ شین منقوط شنزدا با اول مفتوح بثانی زده گناهرا
گویند جلوۂ میم مزدبر و مزدبر بمعنی مزدور است مزنا ترازو باشد
آنرا مزیدن نیز نامند مزیدن با اول بثانی زده ترازو باشد و آنرا مزنا نیز
خوانند جلوۂ واو وزرانتن با اول مفتوح بثانی زده و نون مکسور و تای
١٠ فوقانی مفتوح بمعنی رفتن باشد و آنرا سزیتونتن نیز خوانند جلوۂ ها
هزوان با اول مفتوح بثانی زده زبان را گویند و آنرا گوبیا نیز خوانند جلوۂ یای
تحتانی یزبهانتن با اول مفتوح بثانی زده و یای مفتوح و نون مکسور و تای

فوقانی مفتوح زمزمه کردن بود بر طعام و آنرا یشتن نیز نامند یزبهانمی
یعنی زمزمه کنم بر طعام یزبهانید یعنی زمزمه کنید بر طعام جلوهٔ میم از
درزای عجمی مژد با اول مکسور ثانی مضموم و واو معروف نخود بود ،
جلوهٔ الف از درسین استونتن بمعنی دیدن باشد اسرونتن بمعنی
بستن باشد اسوبار با اول مفتوح و ثانی مضموم و واو معروف سوار باشد ، ۵
اسعد بمعنی برآمده اسیا با اول مفتوح سینه باشد و آنرا ور نیز نامند ،
جلوهٔ با بسریا با اول مکسور بثانی زده و رای مکسور گوشت را گویند بسیا
با اول مفتوح شراب انگور بود بسیم با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف
خوش مزه و خوش لذت بود جلوهٔ یای عجمی پسانتن با اول مفتوح نون
مکسور و تای فوقانی مفتوح بمعنی افشاندن باشد پسیا با اول مفتوح بثانی ۱۰
زده بمعنی بدیسار است که مرقوم شد پسهانتن بمعنی افشاندن باشد ،
جلوهٔ دال دس با اول مفتوح آن باشد و آنرا زک نیز نامند جلوهٔ را ،

رسپینا با اول مفتوح بثانی زده و بای عجمی مکسور و یای معروف فصل
بایزرا گویند رسواد با اول مفتوح بثانی زده ورسیلن
با اول مفتوح وثانی مکسور و یای معروف نیزه را گویند جلوه کاف کسرج
گوهر و مروارید بود جلوهٔ میم مس بهتر باشد مسته ستم و جور بود
۵ جلوهٔ نون نسوبار ناکار باشد نسهانتن با اول مفتوح بثانی زده
و نون مکسور و تای فوقانی مفتوح بختن باشد نسیمن با یای معروف
بمعنی نماز کردن باشد جلوهٔ الف از درشین منقوط اشو با اول مفتوح
وثانی مضموم و واو مجهول دو معنی دارد اول بهشت را گویند زرادشت بهرام
گفته هزاران درود و هزاران دعا بران ارجمند اشو پاک را هم او گوید
۱۰ نظر هر چند میکردم درو پیش بچشم بود نوران اشو پیش جلوهٔ یا بشرونافن
با اول مفتوح بثانی زده و رای مضموم و واو معروف برشتن بود جلوهٔ دال
دشوارگر با اول مضموم بثانی زده و کاف عجمی گوهر را گویند زرادشت بهرام
گفته

همه آذرانرا بر شوارگر برند اندران روزگار بهتر جلوهٔ کاف کشوتا

گمان باشد جلوه میم مشرونتن بااول مفتوح بثانی زده و رای مضموم «

بواو زده و نون مکسور و تای فوقانی مفتوح بمعنی چیدن باشد مشمشا «

با هردو میم مفتوح زرد آلورا گویند و آنرا هلیک نیز خوانند مشیا بااول مفتوح بثانی

زده روغن بود جلوهٔ نون نشاک بااول مفتوح شکر بود که ازان حلوا بپزند ۵

نشمن بااول مکسور بثانی زده و میم مکسور بمعنی خویش و تیار باشد جلوهٔ واو

وشادن بااول مکسور و دال مفتوح بمعنی کشادن باشد آنرا شیرونتن نیز نامند

وشتمونتن بااول بثانی زده و واو معروف و نون مکسور بمعنی خوردن باشد

وشمونتن بااول مفتوح بثانی زده و میم اول مفتوح و میم ثانی مضموم و واو

معروف و نون مکسور و تای فوقانی مفتوح بمعنی شنیدن جلوهٔ یای تحتانی ۱۰

یشت نام نسکیست ازجمله بیست و یک نسک زند و نسک را بوجه ارواح مردگان

خوانند و در گاهنبارها قرات کنند زراتشت بهرام گفته زبهروان هرکه فرمود یشت

پشیمان شد از گفته خود باز گشت همه او گوید اما زرتشت دین پشت ورزش کرد

روان خویشتن را پرورش کرد پشتن با اول مفتوح بثانی زده و تای فوقانی

مفتوح زمزمه بود بر طعام و آنرا بزبهانش نیز نامند جلوه جیم عجمی از در

غین معجم جخمونستن با اول مفتوح بثانی زده و میم مضموم و واو معروف

۵ و نون مکسور بسین زده و تای فوقانی مفتوح بمعنی ایستادن جلوهٔ الف

از درفا افیونشن با اول مفتوح بثانی زده و بای عجمی مضموم و واو معروف

و نون مکسور و تای فوقانی مفتوح بمعنی بخشش باشد جلوهٔ با بفکین

با اول مفتوح بثانی زده و کاف مکسور و یای معروف کوشک بود جلوهٔ زای

منقوط زفاک با اول مفتوح ابر بارنده را گویند زراتشت بهراد

۱۰ از ایران بیرون رفت زرتشت پاک همی رفت گریان چون ابر زفاک

جلوهٔ الف از در کاف اکیبا با اول مفتوح بثانی زده و بای مکسور یی

و آنرا بتازی عصب خوانند جلوهٔ پای عجمی پکوی موید باشد ح

نکرونتن. با اول مفتوح بثانی زده ورای مضموم وواو معروف ونون مکسور و
تای معروف فوقانی مفتوح بمعنی سنجیدن باشد. جلوهٔ دال دکنیا با اول مفتوح
وثانی زده ونون مکسور نخل خرما باشد وآنرا پک نیز خوانند دکیا پاک شوم بود
جلوهٔ ذال ذکر با اول مفتوح نر باشد جلوهٔ را رک با اول مفتوح بمعنی تو باشد
رکوتا با اول مفتوح وثانی مضموم وواو معروف بمعنی هوشیار باشد رکوم با اول ۵
مفتوح وثانی مضموم وواو معروف شما باشد جلوهٔ زای منقوط زک با اول
مفتوح آن باشد وآنرا دسن نیز نامند زکیا با اول مفتوح وثانی مکسور خیک بود
فصل سین سکینا با اول مفتوح وثانی مکسور ویای معروف کارد را گویند ،،
جلوهٔ کاف ککا با اول مفتوح دندان باشد جلوهٔ لام لکا با اول مفتوح
زمین وبوم باشد وآنرا دمیک نیز خوانند جلوهٔ میم مکبرونتن پذیرفتن وقبول ۱۰
کردن باشد جلوهٔ نون نکاس با اول مفتوح نگاه را گویند نکسونتن
با اول مفتوح وثانی زده وواو معروف ونون مکسور وتای فوقانی مفتوح بمعنی

گشتن آمده جلوهٔ واو وکد بااول وثانی مفتوح ماده را گویند جلوهٔ یای

تحتانی یکیتا بااول مفتوح وثانی مکسور ویای معروف استاد را گویند ـ

جلوهٔ الف از در کاف عجمی اک بااول مفتوح گندم بود اگرقت بااول

مفتوح وثانی مکسور ورای بغازده مقدار باشد از گناهان پرورش پارسیان

۵ جلوهٔ بای عجمی پک کاورس را گویند پکوی بااول مفتوح وثانی مضموم وواو

مجهول موبد را گویند پکین بااول مفتوح وثانی مکسور ویای معروف ارزان باشد

جلوهٔ تای فوقانی تک بااول مفتوح ترما باشد جلوهٔ جیم جکیبونشتن بااول

مفتوح بثانی زده وتای فوقانی مکسور ویای معروف وبای مضموم وواو معروف

ونون مکسور بسین زده وتای فوقانی مفتوح بمعنی نوشتن بود جکرونشن

۱۰ بااول مفتوح بثانی زده ورای مضموم وواو معروف ونون مکسور وتای فوقانی

مفتوح بمعنی زدن باشد جلوهٔ شین منقوط شک بااول مفتوح جو را

گویند جلوهٔ لام لکرمن بااول وثانی مفتوح برازده ومیم مکسور پای را گویند

جلوۀ میم مک بااول مضموم درخت خرما باشد و آنرا دکنیا نیز خوانند و معرب
آن مخ بود جلوۀ الف از در لام الیا بااول مفتوح بثانی زده شیر آدمی و سایر
حیوانات بود جلوۀ تای فوقانی تلموه بااول مفتوح بثانی زده و میم مکسور
بینی را گویند تلبا بااول مفتوح بثانی زده پیه باشد و آنرا چربو و چربی نیز
گویند جلوۀ جیم جلتا بااول مفتوح پوست بود و آنرا بتازی جلد خوانند ″ ۵
جلوۀ سین سلش بااول و ثانی مکسور یعنی بر بود و برس و سربس نیز گویند
جلوۀ کاف کلبا بااول مفتوح سگ باشد و بتازی کلب خوانند کلما بااول مفتوح
بثانی زده رز انگور باشد کلیا بااول مفتوح بثانی زده گوسفند را گویند جلوۀ
میم ملکا شاه باشد ملکوتا بااول مفتوح بثانی زده و کاف مضموم و واو معروف
شهریار باشد جلوه ها هلیچ بااول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف و جیم مضموم ۱۰
و واو معروف آلوچه باشد و آنرا ینک نیز خوانند هلیک بااول مفتوح و ثانی مکسور
و یای مجهول زرد آلو بود و آنرا شمشانیز گویند جلوه الف از در میم امرا ″

بااول وثانی مفتوح شراب باشد و بااول مفتوح بثانی زده خررا گویند اهوسفند

واهوسپند بااول مفتوح بثانی زده وهای مضموم بمعنی اماسفند که مرقوم گشت

جلوهٔ جیم جمیتونتن بااول مفتوح وثانی زده ویای معروف وتای فوقانی مضموم وواو

معروف ونون مکسور وتای فوقانی مفتوح بمعنی مردن باشد وآنرا زبرونتن نیز خوانند

۵ جلوهٔ جیم جمنا بااول مکسور بثانی زده استررا گویند جلوهٔ دال دما بااول ء

مکسور رودخانه بود دمان زمان باشد دمدمیا باهردو دال مفتوح بهردو میم

زده دریا باشد دمن بااول وثانی مکسور بمعنی من باشد دمیا بااول ء

مفتوح بثانی زده خون باشد وآنرا بتازی دم گویند دمیک بااول مفتوح ء

زمین بود وآنرا لکانیز گویند جلوهٔ را رمکا بااول وثانی مفتوح مادیان باشد

۱۰ رمن بااول وثانی ومفتوح بمعنی همه باشد جلوهٔ زای منقوط زمردنتن بااول

مفتوح بثانی زده ورای مضموم وواو معروف ونون مکسور وتای فوقانی مفتوح ء

بمعنی سرایدن باشد جلوهٔ شین منقوط شمسدر بااول مکسور بیاض باشد

شمک بااول مکسور وثانی مفتوح کنجد بود شمیا بااول مفتوح آسمان باشد

جلوهٔ کاف کمجه بااول مفتوح بثانی زده ملخ باشد کمخت بااول مضموم وثانی

مفتوح بمعنی آمیخته آمده زراتشت بهرام گفته ششم شاخ بودش زپولاد سخت

چو هفتم از بود و آهن کمخت کمریا بااول مفتوح بثانی زده وراء مکسور مهتاب

بود کمخت بااول مضموم وثانی مکسور بمعنی کمخت است که مرحوم شد زراتشت ۵

بهرام گفته بهفتم ازان شاخ آهن کمخت زکیتی بدان که بیاید کرخت جلوهٔ میم

ممن بااول مفتوح وثانی مکسور بمعنی چه آمده هرگاه کسی گوید که ممن میگوی

اراده آن باشد که چه میگوی جلوهٔ ها همین تابستان باشد وآنرا تتر نیز نامند

جلوه الف از در نون ان بااول مفتوح مادر را گویند وآنرا ماد نیز نامند

اناتونتن بااول مفتوح وتای فوقانی مضموم وواو معروف ونون مکسور بمعنی ۱۰

نهادن بود انمن بااول مفتوح بثانی زده وباو میم هردو مکسور انکور بود

آنرا انکیز نیز نامند انیتونتن بااول مفتوح بثانی زده وتای فوقانی مضموم وواو

معروف ونون مکسور تای فوقانی مفتوح بمعنی داشتن باشد اندانچه اندیشه بود

انگوبا بااول مفتوح بثانی زده وکاف عجمی مضموم وواو معروف کاسنی وآنرا بتازی

هندبا خوانند انگوتن بااول مفتوح بثانی زده وکاف عجمی مضموم وواو معروف

وتای فوقانی مفتوح کاو کوهی باشد وآنرا کاو نیز خوانند انگیز بمعنی انجمن است که

۵ مرقوم گشت انهوما بااول مفتوح بثانی زده وهای مضموم واو معروف بمعنی اورمزدا است

که در فصل الف از باب واو مرقوم شد انیتا بااول مفتوح وثانی مکسور ویای

معروف مورد باشد جلوهٔ با بنتمن بااول مکسور بثانی زده وتای فوقانی مفتوح

دختررا گویند بنمن بااول مفتوح بثانی زده ومیم مکسور پسر باشد وآنرا پس نیز

نامند جلوهٔ بای عجمی پنام بااول مفتوح پارچه جامه باشد چهارگوشه که بر دو گوشه

۱۰ آن دو بند بروزند ومتابعات زردشت در هنگام خواندن زند وستاو پازند آنرا بر

روی خود به بندند زراتشت بهرام گفته ببند بر تخت زر اردای ویراف پنامی بر رخ و

کستی بر ناف گویا که این پارچه چهار گوشه بواسطه آنکه روی را پوشیده میدارد

و بنام ناهیده اند بندند با اول مفتوح بثانی زده فرزند بود بنک با اول
مفتوح وثانی مکسور آلوچه بود وآنرا ایلچی نیز خوانند بنک با اول مفتوح بثانی
زده وکاف عجمی چهار معنی دارد اول خرما بود دوم چوب را گویند سیوم دریچه باشد
چهارم وقت بام بود که آنرا بتازی صبح خوانند جلوهٔ تای فوقانی تنافور «
با اول مفتوح وفای مضموم در شریعت زردشت مقدار از گناهان را گویند « ۵
جلوهٔ زنگروتا با اول مکسور بثانی زده وکاف عجمی مفتوح وواو معروف وتای
فوقانی زنده پیل را گویند جلوهٔ شین منقوط شنت با اول وثانی مفتوح
سال را گویند وشتان جمع آنست شنوشتن بمعنی نوشتن باشد جلوهٔ کاف «
کنا با اول مکسور ماهی بود کنجویر کنجور باشد کنیا با اول مفتوح بثانی زده نی
را گویند جلوهٔ میم منا با اول مفتوح بمعنی فراخ وکشاده آمده وآنرا شایگان ۱۰
نیز گویند منندان با اول مفتوح بثانی زده سخن را گویند منش دل باشد «
منشیا با اول مفتوح بثانی زده وشین منقوط مکسور هیربد را گویند جلوهٔ نون

نغک با اول مفتوح بمعنی ماکیان باشد جلوهٔ واو ونذا با اول مفتوح بمعنی ء
خواسته بود جلوهٔ ها هنام با اول مضموم اندام را گویند جلوهٔ الف از دروا و ء
اوبش با اول مضموم وواو مجهول وبای مکسور بمعنی خویش بود اوجیت بمعن ء
با اول مضموم وواو معروف وجیم عجمی مکسور بتای فوقانی زده وبای عجمی مفتوح ومیم
۵ مکسور بنون زده انگشت را گویند اوددن با اول مضموم وواو معروف و ء
دال مضموم براز ده ودال ثانی مضموم بمعنی مردن باشد وآنرا جمیتونادن و ء
زبرونادن نیز نامند اوزایش زیاده شدن باشد اویرش مقدار را از کناهان
باشد بروش زردشت اویزه بمعنی پاک وخالص باشد جلوهٔ با بوجینا ء
با اول مضموم وواو معروف وجیم مکسور ویای معروف خیار را گویند جلوهٔ بای ء
۱۰ عجمی بوپشمن با اول مضموم وواو مجهول وبای عجمی مکسور خود باشد که در روز جنگ
بر سر نهند پوزدا سر با اول مضموم وواو معروف دهان باشد بو مسمن
با اول مضموم بثانی زده وزای عجمی وسین موقوف بمعنی پاک وپاکیزه آمده ء

وسالار بود سوسیا بااول مضموم و واو معروف وسین مکسور اسپ را

گویند حلوهٔ شین منقوطه سور بااول وثانی مفتوح بمعنی سیر که صد گرسنه

است آمده سوگاه بااول مضموم وواو معروف بازار بود شولمن بااول

مضموم وواو مجهول ولام موقوف ومیم مفتوح دوزخ راگویند شومارمند

بااول مضموم وواو معروف وراء موقوف ومیم مفتوح گربه بود شومند ۵

بااول مضموم وواو معروف پیشانی راگویند حلوهٔ کاف کوتیب وکوب

کوه باشد کوتینا استر باشد کوزبرتا کشنیز بود وآنرا بتازی کزبره خوانند

کوکا ماه باشد کوکبا ستاره بود کوکبا بااول مضموم وواو مجهول وکاف

موقوف آفتاب باشد کومترا بااول مضموم وواو معروف ومیم مفتوح

امرود وآنرا بتازی حلوهٔ کاف عجمی گوبتا بااول مضموم وواو مجهول ۱۰

وباء مفتوح انگبین باشد گوبیا بااول مضموم وواو مجهول وباء مکسور زبان را گویند

وآنرا همزوان نیز نامند گومشون بااول مضموم وواو معروف ومیم مفتوح

وشین منقوط و واو معروف بمعنی اوشان و آنها باشد کومن با اول مضموم
و واو معروف و میم مفتوح بمعنی ابن باشد کونا با اول مضموم بره گوسفند باشد
جلوه میم مودر مهر نگین باشد موزدونتن با اول مفتوح و واو معروف
وزای منقوط موقوف و دال مضموم و واو معروف و نون مکسور و تای فوقانی =
۵ بمعنی فروختن بود مویتونتن با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف و تای
فوقانی مضموم و واو معروف و نون مکسور و تای فوقانی مفتوح شمردن باشد .
جلوه ۶ هوبسیا با اول مضموم و واو معروف و بای مفتوح بسین زده دندان
باشد هوبیمن با اول مضموم و واو معروف و بای عجمی موقوف روی را گویند
و آنرا بتازی وجه گویند هوسروب با اول مضموم و واو مجهول و سین موقوف
۱۰ و تای مضموم نام نیک و نیکنامی باشد جلوه الف ازدرهم اهلوب با اول
مفتوح بثانی زده و لام مفتوح و بای مضموم و واو معروف بهشتی را گویند و آنرا
اشونیز نامند جلوه با بهابیلن با اول مفتوح فصل بهار را گویند =

جلوهٔ تای فوقانی توبا بااول مضموم و واو معروف و بای عجمی سیب را گویند و آنرا
بتازی تفاح خوانند تورا و تونا بااول مضموم و واو مجهول گاو باشد توما
بااول مضموم و واو معروف سیر باشد و آنرا بتازی ثوم باشد تون بااول و ثانی
مفتوح تن و بدن بود جلوهٔ جیم جوام بااول مضموم روز را گویند و آنرا روج
نیز نامند جوبال باواو معروف جوال باشد جوجن بااول مضموم و واو ۵
معروف و جیم مکسور درم را گویند باواو مجهول و جیم ثانی مفتوح بزبان هندی یک
فرسخ و ثلث فرسخ را گویند که چهار کروه باشد جودان بااول مکسور جوان باشد
جسیونتن بااول مضموم و واو معروف و یای مضموم و واو معروف و نون مکسور
و تای فوقانی مفتوح بمعنی استدن باشد جلوهٔ خا خو بااول مضموم خواهر را
گویند و خاتمیز گویند جلوهٔ دال دوبال بااول مضموم و واو معروف و بای ۱۰
مضموم شمشیر را گویند دوبرا باواو معروف دوال باشد دوراسرون بااول
مضموم و واو معروف و سین مفتوح نام بادشاه جادوان بوده که بازردشت

معارضه میکرد زراتشت بهرام گفته یکی شاه بود اندر ایام اوی کجا بود در دور ایران

نام اوی سر جادوان بود و گمراه بود ز کار زراتشت آگاه بود ببردند مژده ء

بر او را سروان که شد بخت بدخواه ما سرنگون دوسروب با اول مضموم و واو

مجهول نام بد باشد جلوه را روج با اول مضموم روز باشد و آنرا جوام نیز نامند

۵ رورمنا با اول مضموم و واو مجهول و سکون را و میم مفتوح انار باشد و آنرا رومنا نیز

گویند رومنا با اول مضموم و واو مجهول و میم مفتوح بمعنی رورمنا است که مرقوم شد ؛

رویشمند با اول مفتوح و یای معروف و شین منقوطه سر را گویند جلوهٔ زا ء

منقوطه زوبا با اول مضموم و واو معروف دزد را گویند روبممن با اول ء

مضموم و واو معروف و بای عجمی قرض باشد زوزان با اول مضموم و واو معروف

۱۰ درم باشد زونی زانو باشد جلوهٔ شین سوجرونتن با اول مضموم واو

معروف و جیم موقوف و رای مضموم و واو معروف و نون مکسور و تای فوقانی مفتوح

بمعنی آوردن باشد سوبران امید باشد سودار با اول مفتوح سردار

بهانستن کریستن باشد جلوهٔ جیم جه بااول مکسور زن فاحشه باشد ،،

جَمِشن بااول مفتوح وثانی مکسور بشین منقوطه زده بمعنی سرشت وخلقت و

طبعیت آمده زرادشت بهرام گفته جو دوران سرون بد جهشن پلید ،،

رکاوان واسپان خروجی بدید جهمز بااول مکسور مجامعت کردن بود بازن

فاحشه جلوهٔ دال ده امر معروف ونهی منکر بود وآنرا دهیوپد نیز نامند ،، ۵

دهیوپد بااول مفتوح بثانی زده وبای تحتانی مضموم وواو معروف وبای عجمی مکسور

بدال زده امر معروف ونهی منکر بود آنرا ده نیز گویند جلوهٔ سین سهستن

بااول مفتوح وثانی مکسور بسین زده ترسیدن ورمیدن بود وآنرا هدهمو نیز نامند

جلوهٔ کاف کهست بااول وثانی مکسور بمعنی سنگین وگران بود کهوبن کین بود

جلوهٔ میم مهست بااول مفتوح وثانی مکسور بمعنی سنگین وگران باشد جلوهٔ ۱۰

واو وهمنش بااول مفتوح کسی را گویند که کردار وگفتار ودل با حق تعالی راست

باشد جلوهٔ یا یهان بااول مفتوح یزدان را گویند جلوه الف از دریای

تحتانی ایارده بااول مفتوح ورای مکسور ودال مفتوح شرح زند بود خسروانی
فرماید چه مایه زاهد وپرهیزکار وصومعکوی که زندخوان شد درعشق وایارده کوی
ایرن بااول مکسور ویای معروف ورای مفتوح مردم راگویند ایریکان مردمان باشد
ایوین بااول مفتوح وثانی مضموم وواو معروف چشم باشد جلوهٔ با بیتا ء
٥ بااول مکسور ویای معروف خانه باشد بیتانه بااول ویای مجهول بیگانه راگویند
بیرپوشا بااول مکسور ویای معروف ورای موقوف وبای مضموم وواو مجهول بیگانه
راگویند بیلیه بااول مکسور ویای معروف چاه آب باشد وآنرا بیلا نیزگویند بتازی
بیرنامند بیشل چاه باشد وآنرا بیل نیزنامند بیتا بااول مکسور ویای معروف
دو معنی دارد اول معروف است ودوم ماه راگویند که دربرابر سال است جلوهٔ
١٠ بای عجمی پیتا پیغام باشد پترسپ بااول مکسور ویای معروف وتای فوقانی ورای
مفتوح بسین زده وبای عجمی نام پدر پوروسپ است وپوروسسپ پدر زرتشت
بود که پارسیان باو اعتقاد نبوت دارند زرا تشت بهرام گفته مران مردرا

نام بد بیتوسپ   بجان نام فرزند او بوروسسپ   که زرتشت از پشتش آمد پدید
شده قفلها را جهان را پدید کلید   جلوهٔ تای فوقانی   تیبا آهو باشد   تین انجیر باشد
تینا گل بود   جلوه جیم   جببا و جیبا هیزم باشد   جیناکه جان بود   جلوه جیم عجمیا
پچیست   با اول مکسور و یای معروف و جیم مکسور بیای زده کوه را گویند   زرادشت
بهرام گفته   بیارند آذرگشسپ گزین   که پچیست گرمان چو مردان دین   پچینور   ۵
با جیم عجمی مکسور و یای معروف و نون و واو مفتوح براء زده چراغ باشد   جلوهٔ دال
دیر   با اول مکسور و یای معروف بمعنی دور باشد و آنرا ریک نیز نامند   دیمه با اول
مفتوح بثانی زده و میم مفتوح دو معنی دارد اول نعله را گویند که با آب باران شود
دوم بمعنی روشنی آمده   زرادشت بهرام گفته   بدانکه که هیچ زمان دیمه داد
زرادشت فرخ ز مادر بزاد   هم او گوید   قضارا یکی روز از بامداد   که خورشید رخشان   ۱۰
همی دیمه داد   دیتا   با اول مکسور و یای معروف بمعنی فتوی آمده و آنرا دادستان
نیز نامند   جلوهٔ   ریشانتن   با اول مکسور و یای معروف و نون مکسور و تای فوقانی

مفتوح بمعنی سرشتن باشد جلوهٔ زاء منقوطه زیکا باول مکسور و یاء معروف

بادرا گویند زمین با

٥ [illegible] ٥

[illegible] آ بالف ممدود بمعنی ای است ترجمه یعنی باشد [illegible] آب و آو که
یکی از عناصر اربعه باشد و جمیع معانی آب در قاطع [illegible] آهو که جانوریست
معروف و عیب و رمیدن و آواز بلند و نام مرضی که بعربی خلیق النفس خوانند
٥ آ [illegible] بمعنی کال بکاف فارسی یعنی جان که روح حیوانی باشد ::
[illegible] بمعنی مردمان در فرهنگ پهلوی مرقوم است
والله اعلم [illegible] آموتیا یعنی کنیزک و پرستار و خدمتکار : [illegible]
آیشم بمعنی ماهتاب که پرتو ماه باشد [illegible] آتیل موجود شده و بهم رسیده و پیدا شده
[illegible] آدرخش سرما و صاعقه و رعد [illegible] آتیل و آتون هر دو بمعنی ر
١٠ آذر که نام روز نهم از هر ماه فارسی و نام ماه نهم از ماههای فارسیان و نام فرشته و زنی را
گویند که دختران را تعلیم نوشتن و خواندن و دوختن کند و بچه دار و زهدان نیز باشد
که بعربی مشیمه گویند [illegible] آف آفتابی آهوی مشک را نیز گویند : [illegible]

آوان روز دهم از هر ماه فارسی و نام ماه هشتم از ماههای فارسی و نام فرشته ایست

آسمان نام روز بیست و هفتم از ماههای فارسی و نام فرشته ایست

نام روز بیست و ششم از ماههای فارسی و نام فرشته ایست

آشموغ نام دیویست که سخن چینی و غمازی و دو بر همزنی بمردم آموختن و باو متعلق

است و کسی را نیز گویند که معنی زند و اوستا را بموجب کتاب نکند

آسا بمعنی شبه و نظیر و مانند و باقی معانی در قاطع آروند و اروند بفتح الف

در لغت ثانی بمعنی تیز و تند و شان و شکوه و شوکت و فر و دبدبه باشد و باقی در

قاطع آشتی صلح و دل خوش کردن دو کس هم بعد رنجش و آزردگی

باشد آسنی خرد آنرا آسنیده خرد نیز اغلب و اکثر نویسند بمعنی جوهر

ذاتی و استعداد و قابلیت است که حقتعالی در وجود انسان آفریده و آن بحسب

کثرت و قلت اعتدال امزجه و طبایع مختلف میباشد هرکرا اعتدال در مزاج

بیشتر استعداد از کتاب فضایل و صنایع بیشتر و هرکرا اعتدال طبع کمتر قابلیت

در جر فضایل و ضایع کمتر است و ممتاز و برگزیده را نیز گویند و الله اعلم [illegible] ۱۲

حاجت — آهوفت بمعنی پوشیده و نهان کرده و نهفته باشد [illegible] ۱۲ آیفت مراد و حاجت

باشد چه از خالق خواهند و چه از مخلوق [illegible] ۱ و [illegible] آشکو و آشکوب

سقف خانه و هر مرتبه از پوشش خانه باشد ۱۲ باقی در قاطع [illegible] ۱۲ ″

۵ آواد بمعنی معمور باشد که مقابل ویران است در درود و شتار ایم گویند و بمعنی نعمت

و خوش و خوب و نیک هم آمده باقی در قاطع [illegible] ۱۱ و [illegible] آواردن

زشته — و آواریان بمعنی زشت و پلید و بد را گویند و اگر در هر دو لغت بالف مفتوحه نیز

بخوانند درست است و چنانکه مشهور بالف مفتوحه است [illegible] ۱ آک بکاف عربی

عیب و آفت و زیان باشد [illegible] ۱۲ آکفت بفتح کاف فارسی و سکون فا آزاد

۱۰ و رنج و محنت و آفت باشد و بکسر کاف فارسی نیز درست است و بجای حرف فا بای

فارسی نیز می آرند که آکپت باشد [illegible] ۱۱ آساهیدن بمعنی خوش و خرم شدن

و آسودن باشد [illegible] ۱ و [illegible] هر دو طریق آورند که بمعنی دلیل و برهان و حجت

باشد باقی در تاطع [illegible] و [illegible] آمار و آماره بمعنی نهایت تفحص در حساب

و محاسبه باشد و مرض استقا را نیز گویند و [illegible] آماریج هم بنظر آمده که حساب

و شمار باشد [illegible] آختن بمعنی کشیدن و بیرون آوردن باشد خواه تیغ

یا چیز دیگر [illegible] آدخ بمعنی خوب و نیکو و نغز باشد [illegible] آویژه بمعنی

پاک و پاکیزه و خالص و شراب انگور نیز باشد [illegible] آمرزیدار بر حق تعالی ۵

اطلاق کنند چه معنی آن مغفرت و بخشش کننده و درگذرنده باشد از گناهان

و بر سبیل مجاز بر بزرگان متحمل و بردبار نیز اطلاق توان کرد [illegible] آنوی بمعنی

آنجا باشد [illegible] آغ گو بضم کاف عربی بمعنی چه شد و کجا رفت چنانکه گویند

فلانی گو یعنی کجا رفت و چه شد [illegible] آسون بمعنی پولاد است که آهن جوهردار

باشد [illegible] آفرا بمعنی پند و نصیحت و موعظه باشد و بمعنی مدد و امداد ۱۰

و معاونت نیز باشد

[illegible] انهوما بفتح اول اورمزد که حق تعالی باشد [illegible] اورمزد ء

اهوسپند بضم اول بمعنی حق تعالی و نام ستاره مشتری باشد [illegible] اهوسفند بفتح اول

بمعنی اشاسفند که ملائکه و فرشتگان باشد [illegible] اشاسپند
بمعنی فرشتگان باشد و بمعنی بیمرگ نیز آمده و در معنی ثانی لفظ مرکب است از
اشا و سپند چه اشا بمعنی بیمرگ و سپند بمعنی افزونی آمده یعنی بیمرگ که افزایندگان
[illegible] الکیا بفتح اول و کسر کاف عربی بمعنی جوی که نهر آب باشد [illegible]
ارتا بفتح اول بمعنی زمین و بوم باشد [illegible] ابرا و ابریا در هر دو لغت ٥
بفتح اول بمعنی خاک باشد که بعربی تراب گویند [illegible] ارشیا بفتح اول
بمعنی تخت و اورنگ پادشاهان باشد [illegible] اربیتا بفتح اول و کسر
ثالث بمعنی بام خانه و عمارت باشد [illegible] اربوجینا بفتح اول خربوزه که
برادر هندوانه باشد و میوه ایست معروف [illegible] انبرن بفتح اول و رابع و
کسر ثالث بمعنی انگور است که بعربی عنب گویند [illegible] اسن و ١٠
اسیا و امرا در هر سه لغت بفتح اول بمعنی می و شراب باشد [illegible] الیا بفتح
اول سرکه باشد [illegible] اتیر بفتح اول بمعنی شکر که قسمی از شیرینی و همشیره

نبات باشد [illegible] انکوبا بفتح اول وکاف فارسی مضموم بمعنی کاشنی

وآن کیاهیست مشهور که بعربی هندبا کویند ودراین زبان بسین بی نقط خوانده

ونوشته میشود که کاشنی باشد [illegible] آک بفتح اول وکاف فارسی بمعنی کندم است

که بعربی حنطه کویند [illegible] انیتا بفتح اول وکسر نون درخت مورد را کویند وبرک

٥ آنرا در دواها بکار برند وبعربی آس کویند ١٣ [illegible] ارمود بضم اول وثالث و

سکون ثانی بمعنی امرود است وآن میوه ایست معروف درایران بسیار لذید

ومعطر وبکلال بی مشهور وبعربی کمثری کویند [illegible] الکا بفتح اول بمعنی

خروس که مرغیست معروف وبعربی دیک کویند [illegible] اسدر بفتح اول

وثالث بمعنی شیر باشد که بعربی اسد کویند [illegible] ازبا بفتح اول بمعنی

١٠ روباه که حیوانیست مشهور بکثرت حیله ومکر [illegible] اشتر بضم اول وثالث

شتر است که بعربی جمل کویند [illegible] امنا بفتح اول وثانی خر باشد که بعربی

حمار کویند [illegible] استر بفتح اول وثالث همان استر است که حیوانیست

بارکش و مادرش مادیان و پدرش خر است ۱۱ ارروں بفتح اول وضم

ثالث میش باشد و آن گوسفندیست معروف ۱۴ انگوت بفتح اول و

ضم کاف فارسی گاوکوهی باشد و در برهان قاطع ۱۴ انگوتین بمعنی

گاوکوهی مرقوم است والله اعلم بالصواب ازرک بفتح اول و ثانی

و ثالث و کاف فارسی بمعنی بز است که ماده چپش باشد و آن گوسفندیست مشهور ۵

و قاعده ادغام در اینجا درست نخواهد بود چه زای اول متحرک است ۱۱

اکبرید بفتح اول و ثالث و کسر رابع و ازورا بفتح اول و رابع و ضم ثانی

هر دو بمعنی خوک باشد که بعربی خنزیر گویند الکبیا بفتح اول و سکون

کاف عربی و کسر ثالث بمعنی پی باشد که بعربی عصب گویند و معانی دیگر در قاطع

۱۴ الیوم بفتح اول و رابع بمعنی چشم است که بعربی بصر گویند ۱۰

ادواج بفتح اول بمعنی آواز و صدا باشد الکا بفتح اول ریش است

که بعربی محاسن نامند اسیا بفتح اول بمعنی سینه که بعربی صدر خوانند :

[illegible] اپمن بفتح وثالث بمعنی پشت که عربی ظهر گویند [illegible] و [illegible]

ایرمن بکسر اول ورابع وابر بفتح اول وثانی بمعنی ذکر که آلت تناسل باشد

[illegible] انشوتا بفتح اول بمعنی مردم باشد که یک شخص واحد را گویند

از آدمی وترجمه انسان است [illegible] ادش بفتح اول وضم ثانی بمعنی کس

که عبارت از مردم باشد چه کس مردمی وناکسی نامردمی را گویند و عقل ودانشمند ازا

نیز گویند [illegible] اب بفتح اول بمعنی پدر است ودر عربی نیز همین معانی دارد

[illegible] ام بفتح اول مادر باشد ودر عربی بضم اول مادر است [illegible]

اپرناک بفتح اول وضم ثانی بمعنی نوجه وجوان باشد وجماعتی از ترکان هم هست

[illegible] ارسن بفتح اول بمعنی انجمن که مجلس مجمی باشد وفوج وگروه را

نیز گویند [illegible] ایری بکسر اول وثالث بمعنی مردم ومردی باشد [illegible]

ایرک بکسر اول وسکون ثانی وثالث وکاف فارسی بمعنی مردم باشد [illegible]

ایرگان بکسر اول وثالث کاف فارسی بمعنی مردمان که جمع مردم است

[illegible] اهلوب بفتح اول وضم ثالث بمعنی بهشت باشد که در مقابل دوزخ
است و مردم صالح و زاهد و متورع را نیز گویند [illegible] ایربد بکسر اول
و فتح رابع بمعنی خادم آتشکده و قاضی و مفتی هندیان است و بعضی بزرگ
و متولی آتشکده را نیز گویند و بمعنی آتش پرست نیز آمده و صوفی و مرتاض
و تارک دنیا و مجرد را هم گویند [illegible] اسوبار بفتح اول
[illegible] اسوبار بفتح اول بمعنی اسوار باشد یعنی سوار باشد خواه بر اسپ
خواه بر چیز دیگر [illegible] اتبا بفتح اول بمعنی تیر است که بعربی سهم گویند [illegible]
اتوت بفتح اول بمعنی تیز و تند است [illegible] اجرت بفتح اول و ثانی بمعنی
طسوج است که یک حصه از بیست و چهار حصه گز باشد [illegible] ایبربا بفتح
اول و کسر ثالث بمعنی پیراهن است [illegible] و [illegible] ادراس واوراه بهرود
بالف مفتوحه بمعنی بیراه یعنی آنکه براه راست نرود [illegible] ازدمن بفتح اول
و ثالث و رابع بمعنی ازمن است یعنی ازان من و ازمال من [illegible] ارج بفتح اول

بمعنی قیمت و بها و ارزش باشد و بمعنی جاه و منزلت و مرتبه نیز باشد باقی

معنی در قاطع [illegible] اسیم بفتح اول بمعنی سیم است که نقره باشد و بعربی فضه

گویند [illegible] ادام بفتح اول قرض و وام باشد و بمعنی لون و رنگ نیز آمده است

[illegible] ۱۱۲ ادموختن بفتح اول و کسر خامس بمعنی ~~آموختن و تعلیم گرفتن باشد~~

و درست در فرهنگ نوشته معنی خوب محقق نشد [illegible] ۱۱۳۱۱۵ آرپوناتن

بفتح اول و خامس معنی آموختن و تعلیم گرفتن باشد [illegible] ۱۱۳۱۱۳ اتتوناتن ،

بفتح اول و ثانی و ضم ثالث بمعنی دوختن و خیاطت کردن باشد [illegible] ۱۱۳

ایروناتن بفتح اول و خامس بمعنی کندن باشد مثل چاه کندن و حوض کندن

[illegible] ۱۱۳ اچیدروناتن بفتح اول و ثالث و سادس بمعنی دریدن است "

که مقابل دوختن است [illegible] ۱۱۳ اربوناتن بفتح اول بمعنی خفتن و خوابیدن

باشد [illegible] ۱۱۲ اُدوِستن بضم اول و کسر واو ثانی

[illegible] ۱۱۳ اشکهوناتن بفتح اول سادس بمعنی دادن که مقابل گرفتن است

[illegible] آستونتن بفتح اول بمعنی دیدن [illegible] ازیتونتن

بفتح اول هم بمعنی دیدن است [illegible] اسرونتن بفتح اول اسرونتن

بمعنی بستن باشد [illegible] آنکونتن بکسر اول و کاف فارسی بمعنی آمدن

یعنی آنگاه و آن زمان و آن وقت کردن [illegible] ارکونتن [illegible] بفتح اول و

کاف عربی بمعنی بخشن یعنی بخشیدن و عطا کردن [illegible] استدن بکسر اول ۵

و فتح ثالث بمعنی ستدن است که گرفتن باشد [illegible] اناتونتن بفتح اول

بمعنی نهادن یعنی چیزی از دست یا دوش یا سر بر زمین یا جای دیگر نهادن

[illegible] اوزدن بفتح اول و واو معروف بمعنی

[illegible] ازوارشن بضم اول و کسر خامس بمعنی

[illegible] اتیمونتن بفتح اول بمعنی انباشتن یعنی انباشتن و پر و مملو کردن " ۱۰

[illegible] اشنیدن بکسر اول بمعنی شنیدن [illegible] اشنونتن بفتح اول

یعنی دانستن و آگاه بودن [illegible] اما بفتح اول و میم غیر مشدده بمعنی ما و مایان باشد

[illegible] ایم بفتح اول وضم بای فارسی بمعنی ام بفتح اول ضمیر متکلم است که در مرکب
استعمال کنند همچو جامه ام وخانه ام یعنی جامه من وخانه من وبکسر اول بمعنی این
باشد که عرب هذا گویند [illegible] ۱۳ ایت بفتح اول وضم ثانی بمعنی ات بفتح اول ضمیر
مخاطب است بمعنی تو چنانکه گویند خانه اشت وکاسانه ات یعنی خانه تو وکاسانه تو
۵ [illegible] ۱۲ و [illegible] ۰ ایت بفتح اول وثانی بمعنی هست که مقابل نیست باشد ،
[illegible] ایش بفتح اول وضم بای فارسی بمعنی اش باشد بفتح اول یعنی اورا ،
واو باشد که ضمیر غایب است همچو خانه اشن وجانانه اش [illegible] امت بفتح اول
وثانی بمعنی که باشد بکسر اول واخفای ثانی که افاده معنی علت ودلیل کند ،
چنانکه گویند بسبب آتش زدم که کاهلی میکرد [illegible] ۱۱ ادمت بفتح اول وثالث
۱۰ بمعنی کی باشد بفتح اول یعنی کدام وقت وچه وقت باشد ودر وقت وهنگام انکار
در کار وامر نیز مستعمل میشود مثل کی گفته بودم وکی کرده بودم وباقی معنی در
قاطع [illegible] ۱۱۱ ایتین وایدین وایتون وایدون بهر چهار لغت درست وفصیح است

اما اول افصح بفتح اول و سکون یاء و کسر تاء ی ترشت در لغت اول و فتح اول

در لغت ثانی و ثالث و رابع بمعنی اکنون است این زمان و الحال و بکسر اول در هر

چهار لغت بمعنی اینچنین و اینجا و این دم و این ساعت بود [illegible] آگین بفتح

اول و کسر کاف فارسی بمعنی آیین که زیب و زینت و آرایش باشد و رسم و عادت و

طرز و روش نیز گویند [illegible] اددن بفتح اول وضم ثانی و کسر دال دویم بمعنی

آینه که بعربی مرآت گویند [illegible] ادیر بفتح اول و کسر ثانیه [illegible] اسون بفتح

اول ضم ثانی [illegible] اکه بفتح اول و کاف فارسی و اخفای ها اگر [illegible] ادنیا ر

بفتح اول و کسر نون [illegible] انیا بفتح اول [illegible] اددپ بفتح اول وضم ثانیه و .

[illegible] ایار بفتح اول بمعنی یا باشد که کلمه تردید است مثل آنکه سفید است

یا سیاه [illegible] ات بفتح اول بمعنی اگر که کلمه شرطیه است [illegible] اریک بفتح اول

و کاف فارسی بمعنی دور است که بعربی بعید گویند [illegible] انا بفتح اول بمعنی ای بکسر اول

[illegible] اور بفتح اول و ثانیه بمعنی بر که بعربی علی گویند [illegible] اج بفتح اول بمعنی از

چنانکه گویند ازمن و از تو [illegible] اوا بفتح اول بمعنی با باشد که بعربی مع گویند

[illegible] اواج بفتح اول بمعنی پس باشد چنانکه اگر کسی را گویند اواج برو

یعنی آن باشد که پس برو [illegible] اوباین بضم اول بمعنی ضایع و نابود باشد

[illegible] ایزان بفتح اول و ثالث بمعنی ضایع و نابود باشد [illegible] ایش بفتح

۵ اول و ضم بای فارسی بمعنی ازش باشد [illegible] ازاو هرگاه کسی گوید ازش گرفتم [illegible] ازاو

گرفتم [illegible] اینگام بفتح اول و کاف فارسی بمعنی هنگام و وقت باشد [illegible]

اسور بفتح اول و ضم ثالث بمعنی پریروز است که روز قبل دیروز باشد "

[illegible] اندوهشت بفتح اول کسر رابع و خامس بمعنی اردیبهشت است

که روز سیم از هر ماه فارسی و ماه دویم از سالهای فارسی باشد [illegible]

۱۰ امونند بفتح اول و خامس و ضم ثانی بمعنی امرداد است که روز هفتم از ماهای

فارسی و ماه پنجم از سالهای فارسی باشد [illegible] اردنه بفتح اول نام روز "

بیست و پنجم از ماهای فارسی باشد [illegible] انیران بفتح اول نام روز سی ام است

از ماهای فارسیان [illegible] اینود بفتح اول ورابع وضم ثانی نام

روز اول پنجه وه یعنی خمسه مسترقه فارسیان باشد [illegible] اشتود

بضم اول وفتح ثالث ورابع نام روز دویم خمسه مسترقه فارسیان [illegible]

اردک بفتح اول وثالث وکاف عربی بمعنی یک است که بعربی واحد گویند

[illegible] اربا بفتح اول بمعنی چهار است [illegible] اسریا بفتح اول و ۵

کسر ثالث بمعنی ده است که اول مرتبه عشرات است [illegible] اندام بفتح

اول بمعنی اوام است که قرض و دین باشد [illegible] اکورج بفتح اول و

ضم کاف فارسی وکسر ثالث بمعنی هرگز است یعنی هیچ وقت وهیچ زمان باشد

مثلاً اگر کسی گوید که هرگز نخواهم کرد یعنی هیچ وقت وهیچ زمان نخواهم کرد [illegible]

بفتح اول و [illegible] اواری بفتح اول وکسر رابع بمعنی همه وتمام وسایر باشد ۱۰

[illegible] افدم بفتح اول وضم ثالث بمعنی آخرین که مقابل اولین است باشد

[illegible] اهلائش بفتح اول بمعنی اشوبی وپرهیزکار باشد [illegible]

ارپیشت بفتح اول و سکون ثانی و کسر ثالث چیزی باشد که از همه کاری باز

مانده و معطل شده باشد چنانکه هیچ جای آمد و رفت نتواند کرد و خود را چیزی

نتواند زدود دست بچیزی نتواند گذاشت و با این مناسبت زنیکه بچه مرده زاینده

باشد ارپیشت گویند چه آن زن نیز موافق قانون دین زرتشتی از همه کار

۵ و کردار ممنوع است و بهمین مناسبت آن حوض و تالاب و برکه و هر ابیکه یکجا

ایستاده باشد آن آب را ارپیشت گویند [illegible] ایوبار بفتح اول بمعنی یار و مدد

کار و ایوباری بمعنی یاری و مددکاری باشد [illegible] افرک بفتح اول و ثانی اسم

دستوری بود دانشمند و اسمش در نسک وندیداد ظاهر است [illegible] "

ایوجش بکسر اول و فتح اول بمعنی کوشش و جهد و سعی باشد در امری = "

۱۰ [illegible] ارستیکان بضم اول و کسر ثالث و کاف فارسی بمعنی دارین که دنیا و آخرت باشد

آمده [illegible] اود بفتح اول بمعنی نزدیک باشد و شکفت نیز آمده [illegible]

اندر و ابفتح اول بمعنی ابر که بعربی سحاب گویند و مثال بالا نیز آمده که مراد

ازجوف کره ارض وکره قمر باشد ومعنی ثانی مشکوک فیه است سمع ائف ،،

اروند بر وزن سوگند بمعنی شان وشوکت باشد وباقی در قاطع مسطور ،،

ازان بفتح اول بمعنی دخمه وستودان است

باب الباء

رسیه ۱ بیان بکسر اول بمعنی خورشید است که آفتاب باشد رسیه بام

بامداد مخفف بام داد است که صبح پگاه باشد و باقی در قاطع رنزه ۱ بخت بفتح اول

بمعنی نصیب و طالع باشد رکشو بیلای بکسر اول بمعنی چاه آب باشد

که بعربی بیر گویند رسه بیم بکسر اول بمعنی زمین و بوم باشد رسمه بیتا

۵ بکسر اول بمعنی خانه که بعربی بیت گویند رسه بدا بفتح اول بمعنی در خانه "

که بعربی باب گویند رحف بسه بفتح اول و ثانیه بمعنی بیع که فروختن باشد

از بعضی کسان شنیده شد بمعنی باغ و بستان نیز بنظر رسیده و الله اعلم

رلاهه ۱ بیگین بفتح اول و کسر کاف فارسی بمعنی کوشک بسکون شین است

که بنای بلند طبقه دار را گویند و بعربی قصر خوانند ر ۱ مییه بوجینا بضم اول

۱۰ و کسر ثالث بمعنی خیار است و آن میوه است مشهور که بهندی ککری خوانند "

رفحیه بسیا بفتح اول بمعنی باده که شراب باشد رسم و باده همان شراب است

رسیه بسیم بفتح اول بمعنی خوش و خوب و نغز باشد رولسه بکرا بفتح اول

وکاف فارسی عربی بمعنی تره باشد و آن سبزیست که با طعام خورند عموما

کندنا باشد خصوصاً که بعربی کراث گویند بتشدید رای بی نقطه رعکسو

بزرا بفتح اول تخم زراعت را گویند مطلق ربکرا وعید   بیل بوسیا بکسر

اول و شین منقوطه بمعنی خیار بادرنگ و بمعنی ترنج که بعربی اترج گویند نیز آمده

رکو ۱۱۳۱۱ بزگوناش بفتح اول و خامس و سادس در فرهنگ پهلوی بمعنی "   ۵

پرستن بفتح اول نوشته است یعنی پریدن و طیران نمودن ربه رک ربعه

بان بربیتا بفتح بای ثانیه وکسر بای ثالث بمعنی پیل که فیل باشد و آن حیوانیست

مشهور رکشه ۱ و رکه ۱۲ برخون وبررون در هردو لغت بفتح اول بمعنی بازان است

که بزکوهی باشد ر۱۳   بز بضم اول بمعنی بز است که بهندی بکری گویند ربعکوعه

بسریا بفتح اول وکسر ثالث بمعنی گوشت است که بعربی لحم خوانند ر۱۳۱۴ ببه   ۱۰

بجوجیا بفتح اول وکسر رابع بمعنی جوز است که موضع مخصوص زنان است "

رکبه ۱۹۱   برانه بفتح اول و رابع واخفای های هوز صه بمعنی زونی باشد بضم اول

یعنی زانو خواه از انسان باشد یا حیوان بعربی رکبه گویند و

براد بفتح اول برادر بمعنی برادر است که بعربی اخ گویند ،

بثمن بکسر اول و فتح ثالث بمعنی پس بضم اول یعنی پسر که نقیض دختر است ،

بنثمن بکسر اول و تقدیم نون بر تای قرشت و فتح میم بمعنی دخت

بضم اول یعنی دختر که نقیض پسر است بنپشمن بضم اول و سکون

ثانی و فتح بای فارسی و میم بمعنی خود است باو او معدوله یعنی او چنانکه گویند

خود داند یعنی او داند و بمعنی ذات و نقیض غیر هم آمده است چنانکه گویند ،

فلانی خود را چنین و چنان میداند یعنی ذات خود را نه دیگری را و باقی در قاطع

۱۹ بیتانه بکسر اول و اخفای های هوز بمعنی بیگانه است که بعربی

اجنبی گویند بولند بضم اول و فتح ثالث بمعنی بلند است که ،

نقیض پست باشد بربیتا بفتح اول و کسر ثالث بمعنی وس پر است

یعنی بسیار پر وس چه وس و این مرکب است از وس و پر چه وس بضم اول

بمعنی لیار آمده [illegible] باتوی [illegible]

بان بش بضم رابع بمعنی گنجور یعنی خزینه دار [illegible] بخش فتح اول وکسر ثانی

یعنی بنده که نقیض آزاد است [illegible] بهوناتن بفتح اول و رابع بمعنی

کردن که عربی فعل گویند بهونید کنید بهونم کنم [illegible] بهونستن بفتح

اول وکسر رابع بمعنی گریستن باشد یعنی گریه کردن بهونید گریه کنید بهونم گریه ۵

کنم [illegible] بخشن بفتح اول و ثالث بمعنی بخشیدن و عطا فرمودن ،

[illegible] بویهونستن بفتح اول و سادس و ثامن وکسر واو و ضم های

هوز بمعنی خواستن و خواهش نمودن است بویهونید خواهید بویهونم خواهم

[illegible] بنا بکسر اول بمعنی حرف مفرد با است که افاده معنی امر میکویند مثله

در پهلوی هرگاه که گویند بنا بویهون معنی آن باشد که بخواه و بطلب [illegible] ۱۰

بخیل بفتح اول و اظهار هر دو یای حطی بمعنی اندر است که نقیض بیرون باشد

[illegible] باتر بکسر ثالث بمعنی پس که ضد پیش است [illegible] بینا بکسر اول

بمعنی ماه باشد که بعربی شهر گویند [illegible] و [illegible]

با تماهر و بتماهر در هر دو لغت بکسر های هوز بمعنی پس فردا باشد [illegible]

بهامین بفتح اول بهار است که بعربی ربیع گویند [illegible] بیور بکسر اول و

فتح ثالث کلمه موضوعه است بجهت عدد ده هزار باقی در قاطع [illegible] »

۵ بد بفتح اول بمعنی بد است که مقابل نیک است [illegible] بون بضم اول بمعنی بن

بضم اول است که بنیاد و پایان و بیخ درخت و انتهای هر چیز است [illegible]

بتیا بفتح اول بمعنی سینه است که صدر باشد [illegible] بوندی بضم اول »

و سکون نون بمعنی تمام و کمال و بمعنی نیکی و خوبی نیز آمده و بیندی نیز »

همین معانی را شامل است [illegible] برهیندار بفتح اول بمعنی »

۱۰ آفریننده و پیدا کننده باشد و برهیند بمعنی آفرید و پیدا کرد [illegible]

بای بروزن نامی بمعنی خالص و آرزو و مراد دهنده باشد [illegible] بوختار

بضم اول بمعنی پاسبان و حافظ و نگاه دارنده [illegible] رابنیدار بمعنی

راهنما و دلیل است و بمعنی بجا آورنده نیز آمده که کتابت از شناختن و دانستن

و بفعل آوردن باشد

باب الیا

داف پنک بفتح اول و کاف فارسی بمعنی بامداد که صبح پگاه باشد و آنچه

که میوه ایست مشهور در ایران و خوشه خرما را نیز گویند باقی در قاطع

دسن پیاز همان پیاز است که برادر سیر باشد دخ پک بفتح اول

و سکون کاف فارسی کاورس که غله است مشهور که بهندی جواری گویند

۵ باقی در قاطع [illegible] و پرستوک بفتح اول ثانی پرنده ایست مشهور که بعربی

خطاف خوانند [illegible] پرک بفتح اول و [illegible] پرستن بفتح اول و

ثانی هر دو لغت بمعنی پریدن است باشد [illegible] پیل بمعنی فیل است

[illegible] پازین بکسر ثالث بز کوهی [illegible] پیه بکسر اول و اخفای

های هوز چربی حیوانات باشد و بهمین املا بمعنی پی که بعربی عصب

۱۰ گویند آمده [illegible] پوسمن بضم اول و فتح هر دو میم بمعنی دهان است

[illegible] و [illegible] پیرا بفتح اول و سکون ثانی و پیر بفتح هر دو

بای فارسی بمعنی خایه و خصیه انسان و سایر حیوانات باشد [illegible]

و [illegible] پرباهی و پربا در هر دو هر دو لغت بفتح اول بمعنی زیونده است

که بعربی ذی حیات گویند [illegible] پد بکسر اول بمعنی پدر است [illegible]

پند بفتح اول و ثالث بمعنی فرزند است [illegible] پس بضم اول پسر است

[illegible] [illegible]

پرستار بفتح اول و ثانی خادم و خادمه باشد [illegible] و [illegible] ۵

پشیا و پرشیا هر دو لغت بفتح اول بمعنی سوار باشد که نقیض پیاده است

[illegible] پسچه بفتح اول و ثالث و اخفای های هوز

[illegible] پیدام بفتح اول بمعنی پیغام است [illegible] پاتیمار بمعنی تعجیل

و شتاب است و در فرهنگ پهلوی پادیمار هم بمعنی تعجیل و شتاب نوشته و هم

بمعنی زندان که بهندی بندیخانه گویند نوشته است والله اعلم [illegible] ۱۰

پادفراس بفتح ثالث و رابع پادفراه است که جزا و مکافات بدی باشد و در

برهان قاطع پادفراه بهای عربی و اسقاط الف ثانی باین معنی مرقوم است

[illegible] برهونتن بفتح اول بمعنی خواستن باشد [illegible] برشونتن

بفتح اول بمعنی وچاردن که گذاردن ووا داکردن باشد نوشته در فرهنگ پهلوی

ودر قاطع وچارش بمعنی گذارش وضعیف ولاغر شدن نوشته است الله اعلم

[illegible] پسکونتن بفتح اول وضم کاف عربی بمعنی بریدن وقطع کردن است

۵ [illegible] بزبونتن بفتح اول بمعنی دادن که مقابل گرفتن است بزبونید دهید

بزبونم دهم [illegible] بسهونتن بفتح اول بمعنی افشاندن وپاشیدن وبسهونید

افشانید بسهونم افشانم [illegible] پدمیدن بفتح اول وکسر ثالث بمعنی

پیمودن واندازه گرفتن باشد [illegible] پادن بفتح اول بمعنی پاییدن

که در نظر داشتن وچشم برنداشتن باشد بمعنی همیشه وپیوسته وجاوید ومدام

۱۰ وجاوید بودن هم آمده [illegible] پرجام بروزن وبمعنی فرجام که انجام وآخر

واشتهای هرکار وهر چیز باشد [illegible] پریر بفتح اول وکسر ثالث بمعنی پریروز

است [illegible] پادیج بکسر ثالث بمعنی پاییز است که فصل خریف باشد»

[illegible] پروردین بفتح اول و ثالث بروزن و بمعنی فروردین است که نام
روز نوزدهم از ماهای فارسی و نام ماه اول از سالهای فارسی باشد [illegible]
پنجه بفتح اول و ثالث و اخفای های هوز مخفف پنجاه است و فارسیان پنج روز
خمسه مسترقه را پنجه گویند و شرحش ان الله گفته خواهد شد [illegible] پشیج
بفتح اول بمعنی پشیز است که پول ریزه نازک بسیار تنک و رایج را گویند مثل فلوس ۵
دراراضی روم [illegible] پوسید بکسر رابع بمعنی پرسیده باشد [illegible]
پسوم بفتح اول و ضم ثانی بمعنی آخرین باشد [illegible] پخ بفتح اول بمعنی نیم است که بعربی
نصف خوانند [illegible] پوده بروزن سوده بمعنی پوسیده و کهنه و متعفن و بدبو
و ضایع و خراب شده باشد باقی در قاطع [illegible] پتیره بروزن کبیره هر چیز که
مکروه طبیعت باشد آنرا گویند و بهمین املا پدیره نیز میتوان خواند و معنی آن پدیره ۱۰
است که باستقبال کسی رفتن باشد خواه بجهة احترام خواه بجهة جنگ و در پهلوی
بمعنی زدن نیز آمده هرگاه گویند پدیرهٔ دیوان رفتم مراد آن باشد که بزدن دیوان رفتم

[illegible] پتیار و پدیار در هر دو بفتح اول بر سر کار رفتن و قبل
از این شروع در آن شده باشد [illegible] پستا بفتح اول همان معنی پدیار
است و موبدان ایران طعام و شرابی را که یوزداسرگران نتوانند خوردن
مثل طبخ بهدینان آنرا پستا گویند و بهندی اینجا بون خوانند باخفای نون

٥ [illegible] پانه بروزن دانه بمعنی پناه و حمایت باشد و سایه هر چیز را نیز گویند
همچون پناه دیوار یعنی سایه دیوار [illegible] پتوک بفتح اول بمعنی توانا و قادر باشد
در انجاح حاجات و انصرام امور دینی و دنیاوی و بمعنی دین پژوه که جویای
راه دین باشد نیز آمده و بهمین املا پدوک و فتوک و فدوک نیز شاید خواند
و در معنی تفاوت نمیکند و پتوکی بمعنی قدرت و توانائی باشد

۴۴۴/۱۱۴۱ تترونتن بفتح اول وخامس بمعنی باریدن باران باشد

تینا بکسر اول بمعنی گل است که خاک با آب آمیخته باشد وبعربی طین گویند «

۱۴۴ تین بکسر اول انجیر است که میوه ایست مشهور و در بعضی نسخ «

تکون بفتح اول وضم کاف فارسی نیز بمعنی انجیر دیده شد وبعربی نیز تین گویند

۴۵ تک بفتح اول وسکون کاف فارسی بمعنی خرما باشد که بعربی تمر گویند ۵

۴۵ [illegible] تره‌ها بفتح اول جمع تره است که بمعنی سبزیها که با طعام

خورند باشد و [illegible] تره مفرد آنست [illegible] توما بضم اول سیر است

که برادر پیاز باشد و بعربی ثوم گویند [illegible] تهم بضم اول و ثانی بمعنی تخم "

زراعت و میوها باشد [illegible] تبنا بکسر اول کاه باشد که خوراک

حیوانات است و بعربی تبن گویند [illegible] تنکوژیا بفتح اول و ضم کاف

فارسی و کسر خامس بمعنی پرنده باشد عموما [illegible] ترناوریا بفتح اول

و خامس و سکون رای مهمله بمعنی خروس باشد که بعربی دیک گویند "

[illegible] تلمن بفتح اول و ثالث بمعنی روباه که جانوریست محیل و مکار

و بمعنی بینی که بعربی انف گویند نیز آمده است [illegible] تتمتا بفتح اول

و ثالث خرس است که بعربی دب گویند [illegible] تتمن بفتح اول

و ثالث و رابع بمعنی توره که بشغال مشهور است بهندی گوله گویند [illegible]

[illegible] توراو تونا بضم اول در هر دو لغت بمعنی گاو که بعربی بقر گویند "

[illegible] تسوبریه بفتح اول و رابع بمعنی خوک باشد [illegible] تیبا

بکسر اول آهو باشد و بعربی ظبی گویند ۱۲ کع ــ تلبا بفتح اول بمعنی پیه

که بعربی شحم خوانند ۱۱۲ ــ توان بفتح اول و ثانی بمعنی تن باشد که بعربی

جسم گویند ۱۱۱۲ سد ــ تنوار بفتح اول و سکون کاف کون باشد که بعربی

مقعد گویند ۱۱۲ له س لد ــ توانی بضم اول بمعنی توانایی و طاقت باشد ۔

۱۲ ف ــ تگ بفتح اول و کاف فارسی بمعنی نیو که پهلوان و گرد و دلیر باشد ۔ ۵

۱۲ یوه ــ تیج بکسر اول بمعنی تند و تیز باشد مثل شمشیر و خنجر و کارد و غیره ۱۲ م سد

توتا بضم اول طوطی که پرنده است مشهور و تن که جسم آدمی و سایر حیوانات

باشد شاید اصح این معنی است ۱۲ و ۱ ــ تنه بفتح اول و ثانی و اخفای های هوز

۱۲ ععب ــ تسی بفتح اول طسوج است که یک حصه از بیست و چهار

حصه گز باشد و آنرا انگشت نیز گویند و بمعنی پیراهن نیز آمده ۱۱۲ له سد ــ توبا ۱۰

بضم اول بمعنی مطلق جامه باشد که بعربی ثوب خوانند و بمعنی سیب نیز آمده که

میوه است ۱۲ سدک ــ تابا بمعنی زر باشد و طلا نیز گویند ۱۲ و ۱۲ ک ۱۱۲ ــ تکرونتن

بفتح اول بمعنی سختن یعنی سنجیدن باشد تکرونید سنجید و تکرونم سنجم ۞

تبلونستن بفتح و کسر خامس بمعنی شکستن باشد تبلونید

شکنید تبلونم شکنم تممن بفتح اول و ثانی و کسر ثالث بمعنی

آنسوی باشد یعنی آنجا و آنمکان و غالبا در پهلوی این لغت اشاره بعالم آخرت

۵ آمده تیر بکسر اول و نام روز سیزدهم است از ماه های فارسی و نام ۞

ماه چهارم باشد از سال فارسی و باقی در قاطع تترا بفتح اول و

ثالث بمعنی تابستان است و آن مدت بودن آفتاب است در بروج صیفی ۞

دود بضم اول بمعنی دویم است چنانکه گویند اول و دویم و سیوم ۞

تلین بفتح اول و کسر ثانی دورا گویند که بعد از عدد یک می آید و ۞

۱۰ بعربی اثنین گویند تلتا بفتح اول بمعنی سه است که بعربی ثلث

گویند تومنیا بضم اول و فتح ثالث بمعنی هشت که بعربی ثمانیه

گویند تشا بفتح اول بمعنی نه که بعربی تسعه گویند تسوم

بکسر اول وضم ثانی بمعنی چهارم آمده واین خلاف قیاس است چه ایستی

نهم باشد ص سع ۱ ص ۱۱ تهوتن بفتح اول ورابع وخامس وضم ثانی بمعنی آرتن

یعنی آسیدن که غله را در آسیاب آرد کردن باشد ص جم ۱ ص ۱۱ ترونیدن

بفتح اول وسابع وکسر ثالث بمعنی نابود و ناچیز کردن وشکستن آمده ص ۱۲ هو

تخمه بضم اول بمعنی اصل ونژاد است وبمعنی چهره وصورت نیز آمده ،، ۵

باب الجیم

[illegible] جاتن بکسر و فتح تای قرشت هر دو طریق درست است بمعنی
ایزد بکسر اول و ثالث نامیست از نامهای باریتعالی جل شانه و بر جمیع فرشتگان
نیز اطلاق میکنند بهمن ایزد و سروش ایزد و آشتاد ایزد و باقی قس علی
ذلک [illegible] جدمن بفتح اول و ثالث بمعنی بخت و طالع باشد [illegible]
٥ جوی بضم اول نهر و جوی باشد [illegible] جیناک بکسر اول و کاف عربی بمعنی
جای و محل و مکان باشد [illegible] جلکا بفتح اول جمع تره است و آن چیزیست
از قسم سبزی که با طعام خورند [illegible] و [illegible] جیبا و جیبا در هر دو بکسر
اول بمعنی هیزم که بعربی حطب گویند و در برهان قاطع بجیم عربی نوشته بود در ترقیم
یافت اما در فرهنگ پهلوی بجیم فارسی مرقوم است ان الله در باب جیم فارسی
١٠ نیز مرقوم میشود [illegible] جمنا بفتح اول بمعنی شتر است که بعربی جمل و بعیر گویند
[illegible] جلتا بفتح اول بمعنی پوست باشد خواه حیوان خواه درخت وغیره و بعربی
جلد گویند [illegible] [illegible] . جیا بفتح اول و کسر ثانی بمعنی رگ است

که بعربي عرقا گويند به قمي ، جودان بضم اول بمعنی جوان وبرنا باشد که

بعربي شاب گويند بمهو جامه بفتح اول وثالث واخفاي هاي هوز

به کمسو جولاهه بضم اول بمعنی بافنده

باشد به [illegible] جوجن بضم اول وکسر ثالث بمعنی زوزن است بکسر ثالث

لغ درم که آن چهل وهشت حبه است دروزن به [illegible] جارا بفتح اول ۵

وثالث ورابع بمعنی سنگ است که بعربي حجر گويند به [illegible] جملونتن

بفتح اول وثالث وضم رابع وبهم [illegible] جمونتن بفتح اول وخامس کفش

است جمونم وجملونم گويم جمونيد جملونيد گويند بهم [illegible] جتيبونتن

بفتح اول وثالث نگه بمعنی نشستن است که مقابل ايستادن باشد جتيبونيد نشينيد

وجتيبونم نشينم بهم [illegible] جتيونتن هم بمعنی نشستن که نقيض ايستادن ۱۰

است [illegible] جکنيمونستن بفتح اول بمعنی ايستادن که عکس نشستن

است جکنيمونيد ايستيد جکنيمونم ايستم [illegible] جاتونتن بضم ثالث

وفتح سادس بمعنی آمدن که عکس رفتن باشد جاتونید آید جانونم آیم ،،

[illegible] ١١٣١ جاییاتکونتن بفتح خامس وضم کاف فارسی وفتح نون

وتا بمعنی آوردن باشد که مقابل بردن باشد جاییتکونید آورید جاییتکونم آورم

[illegible] ١١٣١ جاسونتن بضم ثالث وفتح خامس وسادس بمعنی داشتن

جاسونید دارید جاسونم دارم [illegible] ١١٣١ جسکونتن بضم اول وکاف

فارسی وفتح خامس وسادس بمعنی استدن یعنی گرفتن جکونید ایستانید

جاجکونم ایستانم [illegible] ١١٣١١ جبونتن استدن یعنی گرفتن جبونید

گیرید جبونم گیرم [illegible] ١١٣١٢ جاجرونتن بمعنی آبردن یعنی آوردن که عکس

بردن باشد [illegible] ١١٣١١ جانونتن بمعنی بودن جانونید بید جا یعنی باشید

وجانونم بم یعنی باشم [illegible] ١١٣١٢ جکترونتن بفتح اول وثالث وخامس

وسادس وسکون کاف عربی بمعنی اوزدن یعنی زدن [illegible] ١١٣١١ ،،

جمیتونتن بفتح اول وسادس وسابع وکسر ثانی وضم رابع بمعنی مردن که نقیض

زنده بودن است باشد جمیتونید میرید جمیتونم میرم [illegible] ۱۱۲ [illegible] ۱۱

جکتیبونستن بفتح اول و سکون کاف فارسی بمعنی نوشتن و کتابت کردن باشد

جکتیبونید نویسید جکتیبونم نویسم [illegible] جاور بفتح اول و ثالث در

فرهنگ پهلوی بمعنی جار نوشته و ترجمه کرده که یار و مرتبه چنانکه گویند یکجار

گفتم مراد آن باشد یکبار دیگر ترتیب گفتم و در بهر برهان قاطع بمعنی لفظ جاور ۵

حال نوشته اگر کسی گوید چه جاور داری غرض آن باشد که چه حال داری و جاور

کردن بمعنی تغیر و تبدیل دادن نوشته ازینجا معلوم میشود که جاور بمعنی

تغیر و تبدیل باشد والله اعلم بالصواب [illegible] ۱۲ جوید بفتح اول و کسر

ثانی و [illegible] ۱۲ جد بضم اول هر دو لغت بمعنی جدا اگر ترجمه علیحده باشد [illegible]

جوم بفتح اول و ثانی بمعنی روز که بعربی یوم گویند و در بعضی نسخه پهلوی ۱۰

یوم نیز نوشته اند که بمعنی نهار باشد [illegible] ۱۳ جاویدان بکسر ثالث

بمعنی همیشه و دایم و آنجهان باشد [illegible] و [illegible] جوبال بضم اول

اول و جوال بضم اول و الف ممدود بمعنی دوال است که تسمهٔ رکاب و غیر
آنرا گویند و چرم حیوانات را نیز گفته‌اند م ۱۱۱ ـ جبون بفتح اول بمعنی پیر یعنی
حال و خواسته باشد و بمعنی آتش نیز آمده و بمعنی طاعت و عبادت نیز آمده
است و جبیل نیز بمعنی پیر است که مرقوم شد

باب الجیم

م س چاه آب که بعربی بیر گویند م سک ده چهار پای مشهور است

که حیوانات چرند را گویند م ل ت و م ی ن ت چیبا و جیبا بکسر اول در هر دو

لغت بمعنی هیمه و هیزم است که بعربی حطب گویند م م ت چچا بفتح اول و »

م کر ا ی و ی چربوشیا بفتح اول و ضم ثالث و کسر شین نقطه دار بمعنی دالمن

است و آن مرغ است که آنرا بعربی عقاب گویند م ر ل چتر بفتح اول بمعنی ۵

چهر بکسر اول روی و صورت آدمی را گویند که بعربی وجه باشد م ا کم »

چولمن بضم اول و فتح رابع بمعنی گریو است که گریبان باشد خواه گریبان پیراهن

خواه قبا م ا م چیز بکسر اول بمعنی چوز است که فرج زنان باشد م م ت

چوتا بضم اول بمعنی توتا است که طوطی باشد و بعربی ببغا گویند م ل ت ا ا »

چیون بفتح اول بمعنی هیر است که مال و خواسته باشد و بمعنی آتش نیز آمده » ۱۰

و طاعت و عبادت را نیز گفته است و چیبن نیز همین معنی دارد = »

م ق م ا ا ا چدرونتن بفتح اول و خامس و سادس و ضم ثالث بمعنی

چیدن باشد مثل گل چیدن چیدروشید چینید چیدروشم چینم ۵١٥ "

چوو بضم اول بمعنے مطلق چوب است کہ بعربیہ خشب گویند

باب الخا

٣٤٣ - خدا بضم اول نام ذاتی حضرت حقتعالی جل شانہ و بمعنے صاحب

و مالک نیز آمده بیت ۱۲ خره بفتح اول و ضم ثانی اظهار های هوز بمعنی نور

مطلق باشد و بعضی بضم اول و فتح ثانی و اخفای نیز گفته اند و باقی در قاطع

بیت ۷ خر بضم اول آفتاب عالمتاب است و بکسر اول بمعنی خوشی و خوشحالی باشد

بیت ۱۲ خورشید بضم اول و کسر ثالث بمعنی آفتاب است بیت ۱۵ و ۱۹ ،،

خربیزه بفتح اول و کسر ثالث بمعنی خربوزه است بیت ۱ خارش بکسر ثالث ۵

و سکون رابع و خامس بمعنی خورش است که بعربی طعام گویند بیت ۷

خز بفتح اول و ثانی انگمین که انگبین باشد و بعربی عسل گویند بیت ۹ ،،

خیک بکسر اول و کاف عربی بمعنی مشک است خواه مشک آب خواه مشک

روغن وغیره بیت ۱ خاون بفتح ثالث بمعنی سگ که بعربی کلب گویند

بیت ۱۲ خاران بضم ثالث بمعنی خرس بکسر اول بمعنی همان جانور مشهور ۱۰

که بعربی دب گویند بیت ۷ خرا بفتح اول و ثالث بمعنی خر که بعربی حمار گویند

بیت ۹ خوک بضم اول و کاف عربی بمعنی گراز که بعربی خنزیر خوانند بیت ۱۱

خیل بکسر اول بمعنی خون است که بعربی دم گویند مع الیاء خنیا بضم اول
بمعنی گوش که بعربی اذن گویند مع الف خا بمعنی برادر است مع التاء خاتمن
بفتح رابع و تحریک واو خه بضم اول و اظهار ها و مع التاء مع الالف خاتمن بفتح رابع و خامس
بمعنی خواهر باشد مع الدال خورداد بضم اول و فتح رابع بمعنی خورداد است که نام
فرشته است و نام روز ششم از ماهای فارسی و نام ماه سیوم از ماهای فارسی
باشد مع الراء خور بضم اول و خیر بکسر اول هر دو درست است بمعنی خورشید یعنی
آفتاب و نام فرشته و نام روز یازدهم از ماهای فارسی باشد مع الدال خرسند
بضم اول و فتح ثالث بمعنی راضی و شاکر بنصیب و قسمت باشد مع الراء
و مع الف خار معروف است که اغلب با گل مستعمل میشود چنانکه گویند خار
و گل باهم است و شب بدر را نیز گفته که شب چهاردهم ماه باشد و سنگ خارا نیز گویند
مع الالف و مع الالف خارا سنگ سخت را گویند و مطلقا بمعنی سخت هم آمده
است مع الواو و الهاء خواره بفتح اول و رابع و اخفای ها بمعنی خوردنی و ورق

در وزن باشد و بمعنی آسانی و سهولت نیز آمده و خاره بیواو بمعنی خارا
است که آن پارچه باشد موجدار و بقیمتی و سنگ خارا نیز گویند که سخت سنگ
باشد و زن را نیز گویند که نقیض مرد است بیت [illegible] خارم بضم ثالث بمعنی
میوه نوبر و بمعنی خوش مزه و خوش طعم و لذیذ نیز باشد بیت [illegible]
خاور بفتح ثالث و خاور بفتح ثالث بکسر رابع بمعنی خالق و آفریدکار باشد ۵
و بمعنی متحمل و بردبار نیز آمده بیت [illegible] خاشه بمعنی حسد و بغض و کینه
باشد بیت [illegible] خاور بروزن داور اسم است از اسماء الله تعالی و معنی آن
آفریدکار باشد بعربی خالص خالق گویند و بمعنی بردبار و درگذرنده و متحمل
نیز آمده و بسمت مشرق را که محل طلوع ستارگان است نیز گفته اند [illegible] ۱۰
خشتهومند بفتح اول و میم و ضم های هوز کلمه ایست مرکب از خشت و هومند
یعنی آن باشد که صاحب نفع و فایده و خوبی و خوشی و خشنیاهومند نیز
بهمین معنی آمده

باب الدال

ثمثهوبد — دمدمه بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و رابع ثمثهسو دمدمه

بفتح اول و ثالث قلیده دریاو بفتح اول بهر سه بمعنی دریا است که بعربی

بحر خوانند ثمهسه دما بفتح اول بمعنی رود که رود خانه عظیم و آسیاب باشد "

ثمدیو دمیک بفتح اول کسر ثانی و کاف عربی بمعنی زمین است قسم ف "

۵ دانک بکاف فارسی بمعنی میوه‌ها که جمع میوه باشد ۱۹۱ دکنیا بفتح اول

و کاف عربی و کسر ثالث بمعنی ملک بفتح اول و کاف فارسی نخل خرما باشد "

[illegible] دالمن بفتح ثالث بمعنی عقاب است و آن پرنده است [illegible]

دیبا بکسر اول بمعنی گرگ که دشمن گوسفند است و بعربی ذیب گویند ~~[illegible]~~ [illegible]

دبرید بضم اول و کسر ثالث بمعنی خوک که خنزیر باشد ~~[illegible]~~ [illegible] دمیا بفتح اول

بمعنی خون که بعربی دم گویند [illegible] دیکا بکسر اول و کاف عربی بمعنی ریش

که بعربی لحیت گویند [illegible] دوشمن بضم اول و فتح رابع بمعنی شکم که بعربی ۵

بطن گویند [illegible] دخت بضم اول بمعنی دختر که بعربیا بنت باشد "

[illegible] دخیوید و دخیوود در هردو لغت بفتح اول و خامس و ضم ثالث

بمعنی شهریار باشد که شاهنشاه عصر خود باشد و کلانتر و بزرگ شهر را نیز گویند

و هیربد آتش پرستار نیز باشد و بمعنی اخیر در این زبان [illegible] مشهور است

[illegible] دستور بفتح اول و خامس و ضم ثالث بمعنی دستور که راه نماو " ۱۰

وزیر باشد و راه و رسم را نیز گویند [illegible] دینا بکسر اول و [illegible] "

دادستان بکسر رابع بمعنی حکم و فتوی باشد و کنایت از پادشاه نیز هست

در لغت ثانی [illegible] داتوبر بضم ثالث وفتح خامس بمعنی داور است ،

که نام خدای تعالی است و پادشاه عادل و پرستش کنند نیز گویند یعنی کسیکه

بین خصمین حکم باشد [illegible] دوبرا بضم اول وفتح ثالث بمعنی شمشیر است

[illegible] دنگیین بفتح اول وکسر کاف فارسی بمعنی دبیر است که منشی ونویسنده

باشد دنگنی بمعنی دبیر است [illegible] دا بمعنی زر و طلا است [illegible]

دستکروب بفتح اول وثالث وسکون کاف فارسی وضم خامس بمعنی بشتار

یعنی شتاب وتعجیل باشد [illegible] دجیمونستن بضم اول ورابع وکسر

نون وفتح تای قرشت بمعنی کامیدن یعنی خواستن وخواهش نمودن ،

باشد دجیمونید کامید دجیمونم کامم [illegible] دابهونستن

بفتح اول وثالث وکسر نون بمعنی خندیدن باشد دابهونید خندید دابهونم

خندم [illegible] درونتن بفتح اول وضم ثالث بمعنی بردن که مقابل

آوردن باشد درونید برید درونم برم [illegible] دد بفتح اول

و دده بفتح هردو دال و اخفای ها بمعنی سبع که جانوران درنده و ضاره باشند

عموما ﴿ف﴾ ۱۱۳۱۲ داررونش بفتح ثالث وسابع وضم رابع بمعنی ترسیدن

و هراسیدن داررونید ترسید داررونم ترسم ﴿ف﴾ ۱۱۴۱۱ دابونش بفتح

نون و ها بمعنی دادن که مقابل گرفتن است دابونید دهید دابونم دهم ﴿ف﴾

دک بفتح اول وکاف عربی بمعنی آن که اشاره بچیزی که دور و غایب از نظر ۵

باشد از غیر ذوی العقول ﴿ف﴾ وسدد دائین بفتح اول وکسر الف وسکون

یا و نون بمعنی اندر است چنانکه گویند اندر خانه و اندر باغ و مثل ذلک

دک بفتح اول وکاف فارسی بمعنی گران که بعربی غالی گویند ﴿ف﴾

دکی بفتح اول وکاف عربی بمعنی پاک که بعربی طاهر گویند ﴿ف﴾ دیک

بکسر اول وکاف فارسی بمعنی دیروز است که بعربی امس گویند ﴿ف﴾ ۱۰

دمان بفتح اول بمعنی زمان است که هنگام و وقت باشد ﴿ف﴾ دمستان

بفتح اول وثانی بمعنی زمستان است که بعربی شتا گویند ۱۴ ﴿ف﴾ دد بضم اول

بمعنی دویم است اگر گویند دو بار گفتم مراد آن باشد که دویم بار گفتم [illegible]

دادمس بفتح میم بمعنی پر است که مقابل جوال باشد [illegible] دوبال بضم

اول بمعنی دوال است که تسمه لگام وغیره باشد

باب الراء

۱۴۲ رود بضم اول بمعنی رود آب است [illegible] رودستاک بضم اول و فتح

ثالث وکاف عربی بمعنی روستا باشد یعنی ده که مقابل شهر است و بعربی

قریه گویند باقی در قاطع [illegible] راس بروزن پاس بمعنی راه است که بعربی

طریق گویند باقی در قاطع [illegible] رکم بفتح اول بمعنی اسیاب است که در آن

گندم وجو وغیره آرد کنند و آنرا آسیا نیز گویند [illegible] رورمتا بضم اول

وکسر ثالث [illegible] رمونا بکسر اول وضم ثانی [illegible] رومنا بضم اول ۵

وسکون میم هر سه لغت بمعنی انار است که بعربی رمان گویند [illegible]

رارک بفتح ثالث وکاف فارسی بمعنی [illegible] روباه بمعنی روباه است

که حیوانیست بسیار محیل ومکار [illegible] رمکا بکسر اول وفتح ثالث وکاف

عربی بمعنی مادیان است که ماده اسب باشد [illegible] رغ بفتح اول بمعنی رگ است

که بعربی عرق گویند وعلامت عدد هزار که بعربی الف گویند نیز آمده است [illegible] ۱۰

ررا بفتح اول بمعنی گوش است که بعربی اذن گویند [illegible] ردکا بفتح اول وثانی

وکاف عربی بمعنی راست است که مقابل دروغ است [illegible] ریمس بفتح اول

وکسر ثانی و رابع و فتح خامس بمعنی دل است که بعربی قلب خوانند [illegible]

و[illegible] رِہا بفتح اول و رِپیا بفتح اول وکسر ثانی بمعنی رید بکسر اول و فتح

ثالث ریدک است که پسر امرد بی ریش و غلام مقبول باشد [illegible]

رِپیتا بفتح اول وکسر ثانی و[illegible] رِججیتا بکسر اول و ثالث بمعنی کنزک

است که کنیز باشد و آن زنیست که خدمتکار و پرستار زنان و بعربی جاریه

گویند و دختر دوشیزه و بکر را نیز گویند [illegible] ربا بفتح اول بمعنی بزرگ

و عظیم باشد باقی در قاطع [illegible] رِہمن بفتح اول و رابع وکسر ثالث

بمعنی رهی است که غلام و بنده و چاکر باشد [illegible] رسی بفتح اول بمعنی

رهی است که مرقوم شد [illegible] رکوکتا بفتح اول و رابع و ضم ثانیا و هردو

کاف عربی بمعنی هوشیار است که نقیض بیهوش باشد [illegible] ۱۱۵ رِبیل

بفتح اول بمعنی سپر است که بعربی جُنّه گویند [illegible] رسنی بفتح اول

وکسر ثالث بمعنی نیزه که بعربی رمح گویند [illegible] ۱۱۳ ۱۱۴ رانوتان بمعنی

دویدن است که رفتن باشد بتعجیل تمام رانونید دوید رانونم دوم ″

[illegible] رپیمونیدن بفتح اول وضم بای فارسی ومیم ثانی وفتح

میم اول بمعنی آوریدن است که مقابل بردن است رپیمونید آورید رپیمونم

آورم [illegible] رمیتونتن بفتح اول وسادس وسابع بمعنی انداختن

و افکندن است رمیتونید اندازید رمیتونم اندازم [illegible] ر بفتح اول بمعنی ۵

من است که بعربی انا گویند [illegible] رک بفتح اول وسکون وکاف عربی بمعنی

تو باشد که بعربی انت گویند [illegible] رومن بضم اول وفتح ثالث بمعنی ما باشد

که بعربی نحن گویند [illegible] رکوم بفتح اول بمعنی شما که بعربی انتم گویند ″

[illegible] ریج بفتح اول وکسر یای تحتانی بمعنی منج است بفتح اول وکسر ثانیا و

این لغت که در پهلوی استعمال میکنند مراد آن باشد که منم ومن آنرا ۱۰

آگر گویند ریج دایون یعنی بمنهم بده یا آنرا بمن بده الله اعلم [illegible] [illegible]

رکومن بفتح اول ورابع وضم کاف فارسی بمعنی ام است بفتح اول ضمیر متکلم است

و مرکب استعمال کنند چنانکه گویند جامه ام وخامه ام لطیفی ۱۱ بیت

رکومنشان بفتح اول ورابع بمعنی امشان بفتح اول یعنی ما و مایان که ضمیر متکلم

مع الغیر است لسان ریبک بفتح اول وکسر یا بمعنی دیر است که نقیض نزدیک

باشد و مدت متمادی را نیز گفته اند که در برابر زود باشد چنانکه اگر گویند

۵ دیر است ترا ندیدم مراد آنست که مدتیست ترا ندیدم لطیفی ۲ روتمن

بضم اول وفتح رابع بمعنی اباوبا باشد که بعربی مع گویند وبدون ترکیب

نمی آید چنانکه با من باش وا با من بیا لطیفی ۱۱۵ رجبت بفتح اول وکسر

ثانی لسدرا بفتح اول بمعنی نه که تفسیر لای

نفی است درعربی و لذ بعضی شنیده شده که بجای حرف اول لام است

۱۰ وشاید اصح باشد لسان رغار بفتح اول بمعنی باز وپس باشد بدون

ترکیب گفته نشود اگر گویند رغار برو مراد آن باشد که باز وپس برو لطیفی ۱۱۵

روید بفتح اول وکسر ثانی بمعنی نیست است که مقابل هست باشد لطیفی

رتمین بفتح اول وثالث وکسر رابع بمعنی ایدر است که اینجا واین مکان

باشد کمیا روین بفتح اول وکسر ثالث بمعنی پیش که نقیض پس باشد

کلهم رورمن بضم اول وکسر ثالث وضم میم بمعنی جاویدان وهمیشه

باشد کححوی مدرسفینا بفتح اول وکسر ثالث بمعنی پاییز است که فصل خزان

وایام برگ ریزان باشد وبعربی خریف گویند کسبسم رشن بفتح اول نام ۵

فرشته است که رب النوع راستی وصداقت است ونام روز هژدهم باشد

از روزهای فارسی کسبه رام نام فرشته است ونام روز بیست ویکم از روز

های فارسی کسعه روباس بضم اول بمعنی روباه است

باب الزا

[illegible] زبزبا بفتح اول وثالث آفتاب عالمتاب است [illegible]

زیکا بکسر اول وکاف فارسی بمعنی باد است که بعربی ریح گویند [illegible] ؛

[illegible] زرای بفتح اول وزره بفتح اول وکسر ثانی بمعنی دریا است که بعربی

بحر خوانند [illegible] زمیک بفتح اول وکسر ثالث زمین که بعربی ارض گویند

٥ [illegible] زوکا بضم اول بمعنی بازار باشد [illegible] زانا بمعنی تخم و بذر است

عموما خواه تخم غله خواه تخم میوه [illegible] زیت بکسر اول بمعنی زیتون است

و آن میوه است طرف مصر و شام بهم میرسد و ازان روغن نیز میگیرند ؞ ؞

کم ۱۲م یلعف زرزون تریا بفتح اول وضم رای قرشت وکسر تای فوقانی
بمعنی مرغ است عموما که پرنده باشد ۲م قلم ۲مد زنگوتا بفتح اول وکاف ء
فارسی وضم لام بمعنی زنده پیل است ددکلب زرزا بفتح اول بمعنی خوک
است که بعربی خنزیر خوانند کس یلد زانی بمعنی زانو است اعم از دست
یا از پای وبعربی زناکار را گویند کم ۱ لؤ زیونده بکسر اول بمعنی جاندار ۵
است کود ذکر بفتح اول وثانی بمعنی نر که مقابل ماده باشد وبعربی بازال
منقوط است تناسل مرد را گویند کج زیبل بفتح اول وکسر ثانی بمعنی
بلند باشد که نقیض کوتاه است کو زک بفتح اول بمعنی آن باشد که
اشاره بچیزی دور باشد مثل آنکس وآنچیز کی ید زبا بفتح اول بمعنی کس ید
زابا بمعنی زر وطلا باشد ۲م ۱۲م زوزن بضم اول وفتح ثالث درم است ۱۰
ووزن آن در قاطع برهان است ک ۱۱۲ ۵۵م زوبیمن بضم اول وکسر
میم واول فتح میم ثانی بمعنی قرض ووام است کلحم ۱۱۲ ۱۱۲ زربیتونان

بفتح اول وکسر ثانی بمعنی کشتن است که کشت و زراعت باشد زریتونید

کارید زریتونم کارم ۱۱۳۱۲ زمرروناتن بفتح اول وثالث وضم رابع

بمعنی سرودن وخوانندگی کردن باشد زمررونید سرایید زمررونم سرایم «

۱۱۳۱۳ زدوناتن بفتح اول بمعنی خریدن باشد که نقیض فروختن باشد

۵ زدونید خرید زدونم خرم ۱۱۳۱۴ زرهوناتن بفتح اول بمعنی زادن «

باشد زرهونید زایید زرهونم زایم زدم بفتح اول وکسر ثانی «

بمعنی ام است بفتح اول که اشاره بنفس متکلم است وبدون ترکیب نمی آید

مثل خانه ام وجانانه ام یعنی خانه من وجانانه من زیش

بکسر اول بمعنی اش بفتح اول بمعنی او واورا باشد که ضمیر غایب است چنانکه

۱۰ خانه اش وجامه اش یعنی خانه او وجامه اورا ۱۱۳۱۶ زیت بفتح اول

وکسر ثانی بمعنی ات بفتح اول ضمیر مخاطب است یعنی تو ، همچو خانه ات وکاشانه

ات یعنی خانه تو وکاشانه تو زیم بفتح اول ام است بفتح اول ضمیر

متکلم است و مرکب استعمال کنند همچو جامه ام و خامه ام و بمعنی مراد هستم نیز

آمده همچو ام بده یعنی مرا بده و منم یعنی من هستم کفا زکر بفتح اول و ثانی

بمعنی ارزان که نقیض گرانست کلمه۱۱ زرباین بفتح اول فصل زمستان

که بعربی شتا گویند کسهیدیم۱ زامیاد اسم فرشته و نام روز بیست و هشتم

از روزهای فارسیان کحی زرین بفتح اول بمعنی زرینه باشد و ۵

بمعنی سبز نیز آمده کلمتی۱ زرگون یعنی چیزیکه همرنگ زر باشد چه گون

بمعنی رنگ آمده و سبز و تر را نیز گویند

[illegible] ستا بفتح اول و سکون ثانی [illegible] ستا بفتح اول ،،

[illegible] ستها بفتح اول و سکون ثانی بمعنی گیتی است که عبارت

از سرای فانیست [illegible] سک بکسر اول بمعنی سرکه است که بعربی خل

گویند و بزبان بهدینی ایران سنک گویند بکسر اول و زیادتی تای

٥ قرشت [illegible] سیلجلیا بفتح اول و ثانی و رابع و کسر خامس بمعنی بهی

است که به مشهور است و بعربی سفرجل گویند [illegible] سیو بکسر اول سیب

است که بعربی تفاح گویند [illegible] سوسوبرستا بفتح

اول و ثالث و فتح خامس و کسر تابع بمعنی پرستوک است که بعربی خطّاف

گویند [illegible] سوسیا بضم اول و کسر ثالث بمعنی اسب که بعربی فرس

١٠ گویند [illegible] سبرید بکسر اول و ثالث خوک است که خنزیر باشد ،،

[illegible] سبسا بفتح اول و ثالث موی که بعربی شعر گویند ،،

[illegible] سرکوتا بفتح اول و اظهار واو سردار است که بزرگ قوم و ،،

دلشکر باشد [illegible] سکینا بفتح اول وکسر کاف فارسی بمعنی کار دست

که بعربی سکین کویند [illegible] ۱۱ سروب بفتح اول وضم ثانی بمعنی سخن

که بعربی کلام کویند [illegible] ۱۱ سهستن بفتح اول بر وزن نهشتن "

بمعنی ترسیدن ورمیدن باشد وبمعنی خواهش نیز شنیده شده است

ستهید ترسید سهم ترسم [illegible] ۱۱۴۱۱ سکوناتن بکسر اول وضم کاف " ۵

عربی بمعنی دریدن وپاره کردن است سکونید درینید سکونم درینم

[illegible] ۱۱۴ سختن بفتح اول بمعنی سنجیدن وسخت بمعنی سنجید وسخته

یعنی سنجیده باشد [illegible] ۱۱۴ سرودن بفتح اول سخن کفتن وخوانندکی

کردن باشد وسرود بمعنی سخن وخوانندکی باقی در قاطع [illegible] ۱۱۴ ۱۱۴

سریتوناتن بفتح اول بمعنی کاییدن است که مجامعت ومقاربت کردن ۱۰

باشد سریتونید کایید سریتونم کایم [illegible] ۱۱۴ ۱۱۴ سایتوناتن "

[illegible] ۱۱۴ ۱۱۴ سزیتوناتن بفتح اول بمعنی رفتن که نقیض آمدن باشد

مم ۱۱۳۱۲ سوجرونتن بضم اول آبردن بضم ثانی یعنی آوردن که نقیض
بردن باشد مم رکند سوبرا بضم اول وسکون ثالث یعنی امید وآرزو
باشد ددکند سلش بفتح اول وکسر ثانی یعنی بد باشد که مقابل
نیک است ددلیم د سریتر بفتح اول وکسر ثانی یعنی بدتر است که بسیار
بد باشد وسریر آن جمع است مم ههدد سوایر بضم اول کسر خامس
یعنی دیروز است که روز گذشته از روز حال باشد دده۱یم ه۱۳۱ ״
سپندومد بفتح اول وثانی وسادس ورابع یعنی سپندارمد است که اسم
فرشته ایست ونام روز پنجم باشد از روزهای فارسیان ونام ماه دوازدهم
از سال ایشان دده۱یم ه۱۲ سپندومد بزیادتی نون ثانیه نام روز
سیوم است از خمسه فارسیان مم ۱۹ سپنه بکسر اول معلوم که
بعربی صدر گویند

باب الشین

[illegible] شمها بفتح اول [illegible] شمیا بفتح اول هر دو بمعنی آسمان
است که فلک باشد [illegible] شمسیا بفتح اول و کسر ثالث بمعنی
آفتاب که بعربی شمس گویند [illegible] شتمتا بفتح اول و ثالث بمعنی
ناودان است که رهگذر آب باشد از بام خانه و آنرا بعضی از چوب و بعضی
از گل و بعضی از مس وغیره سازند [illegible] ششتن بفتح اول و ثانی بمعنی مشهور است ۵

که بعربی مدینه و مصر گویند [illegible] شتونستان بفتح اول

ورابع بمعنی شهرستان است و آن حصاری باشد که پیرامون شهر بزرک

کشیده باشند [illegible] شتا بفتح اول و ثانی بمعنی خله است که نقیض

ملا باشد یعنی خلوت و جای خالی [illegible] شوکا بضم اول بمعنی بازار که

۵ بعربی سوق گویند [illegible] شایکان بمعنی شایگان است یعنی فراخ و گشاده

و سزاوار و درخورد و لایق را نیز گفته اند باقی ذر قاطع [illegible] شترا

بفتح اول کناره که بعربی ساحل گویند [illegible] شولمن بضم اول و فتح رابع

بمعنی دوزخ است [illegible] شکرا بفتح اول و ثانی انگبین یعنی عسل و شهد

[illegible] شمشد بفتح هر دو شین و دال بی نقطه بمعنی پیاز که بعربی

۱۰ بصل گویند [illegible] شون بفتح اول و ثانی بمعنی سیر که بعربی ثوم گویند

[illegible] شنک بفتح اول و کاف فارسی جو باشد که بعربی شعیر گویند [illegible]

شمک بکسر اول و فتح ثانی کنجد باشد [illegible] شجرای بفتح اول و ثانی

یعنی درخت است که بعربی شجر گویند ... شومارمن بضم اول

وفتح میم ثانی یعنی گربه که دشمن موش است که بعربی سنور گویند بلغت ... سنورید بنول

گویند ... سارمن بفتح اول ومیم یعنی موی که بعربی شعر گویند

... شتینا بفتح اول کسر ثانی یعنی خنده که بعربی ضحک گویند

... شپتینا بفتح اول وسکون ثانی وکسر ثالث یعنی لب است ٥

که بعربی شفه گویند ... شارمن بفتح اول ورابع یعنی ابروشت است

یعنی ابرو که بعربی حاجب گویند ... شنا بفتح اول یعنی زبان که بعربی

لسان گویند ... شکمن ... شمن در هر دو لغت بفتح

اول وثالث یعنی کون که بعربی مقعد گویند ... شریتا بکسر ثانی

یعنی لایق وسزاوار وحکم وفرمان باشد وعوض وبدله را نیز گویند وبزبان ١٠

پهلوی یعنی پادشاه آمده ... شتونیار بفتح اول وضم ثانی وکسر

نون یعنی شهریار است که پادشاه بزرگ عصر خود باشد وکالاتر وبزرگ

شهر را نیز گویند [illegible] شررا بفتح اول و ثانی بمعنی هوشیار است

که صاحب هوش و شعور باشد [illegible] شزدا بفتح اول بمعنی مجرم و

گناهکار باشد [illegible] ١١٣١١ شکیتوناتن بمعنی وسعن بکسر واو

[illegible] شیشیر بر وزن و معنی شمشیر است [illegible] وشویکا

٥ وشویکا در هر دو لغت بفتح ثالث بمعنی بافنده و جولاهه است [illegible] ١١٣١١٢ ١١٣

شمیتوناتن بفتح اول بمعنی نکندن است که نقیض کندن و خراب کردن باشد

شمیتونید نکنید شمیتونم نکنم [illegible] ١١٣١ شکبهوناتن بفتح اول بمعنی

شنیدن [illegible] ١١٣١١ شکلوناتن بفتح اول و

[illegible] ١١٣١١ شکلوناتن بکسر اول بمعنی هشتن یعنی نهادن و گذاشتن

١٠ شکلونید شکلونید هلید یعنی بگذارید شکلونم شکلونم هلم یعنی بگذارم

[illegible] ١٣١١٢ شریتوناتن بفتح اول بمعنی وشادن بکسر اول یعنی گشادن

و واکردن و مفتوح ساختن شریتونید گشایید شریتونم گشایم [illegible]

شنایش بفتح اول یعنی پرستش و عبادت و بندگی کردن باشد ۱۱۴۱

شدونتن ۱۱۴۱۱۴۱۱ شتونتن در هر دو لغت بفتح اول یعنی فرستادن

که بعربی ارسال و بعث گویند شپیر بفتح اول یعنی نیک و خوب

است شوم بفتح اول و ثانی یعنی درود و ثنا و آفرین باشد

۱۳۴۳ شوت بضم اول یعنی سال که بعربی عام و سنه گویند ۱۴۳۱ ۵

شوتان جمع یعنی سالها ۱۲۱۱ شتنین بفتح اول کسر نون یعنی

شهریور است که اسم فرشته و اسم روز چهارم از شهور فارسیان و اسم ماه

ششم از سال فارسیان باشد شتا بفتح اول عدد شش که بعربی

ستر گویند شبا بفتح اول عدد هفت است که بعربی سبعه گویند

On pp. 24, 8-27, 11 occur the incomplete Pahlavi text with interlinear version in Modern Persian of Handarz i Ošnar-i dānāk. The text was edited with translation and notes by B. N. Dhabhar, Bombay 1930. Our text corresponds to 1-22 in Dhabhar's edition. The colophon which immediately follows the text (pp. 27, 12-28) state that it was copied from an original which claims its descent from a ms written on the day Dae-pa-Din month Khurdad, of the year 936, most probably A.Y.

This is followed by the Pahlavi text to the Aogəmadaēčā with Avesta quotations and interlinear Modern Persian version (pp. 29-53, 6). On this work, see the Introduction to MS. D3 of the present series.

Pages 53, 7-62, 7 contain the Pahlavi text with interlinear Modern Persian version of the Cim-i kustīk bastan . An attempt to reproduce the Pahlavi text from the Pazand version was made by T. D. Anklesaria in his Dānāk-u Mainyō-i Khard, Bombay 1913, 177-188. The Pazand-Sanskrit text was published, with German translation, by H. F. J. Junker, Der Wissbegierige Sohn, Leipzig 1959, with a commentary by J.C. Tavadia. See also J.C. Tavadia, Die Mittelpersische Sprache and Literatur der Zarathustrier, Leipzig 1956, 102.

Pages 66-104, 2 contain an incomplete dictionary of Zand, Pazand and Avesta terms (loghāt zend wa pāzend wa avestā) written in Modern Persian.

Pages 106-171 contain an incomplete glossary of Pahlavi-Pazand words written in Modern Persian. The words are arranged according to the Persian alphabet and breaks off at the letter šin (ش). The entries are written in red ink.

The ms is described in detail by B.T. Anklesaria, Journal of the K.R. Cama Oriental Institute 31, Bombay 1937, 136-142.

Kaikhusroo M. JamaspAsa

Introduction

The manuscript R410 is one among ten presented by Dr. Sir Jivanji J. Modi to the K.R. Cama Oriental Institute Library, Bombay, in 1933. The ms (31x20 cms) contains 171 Pages bound in full leather and written 12 lines to the page on English blue paper bearing the imprint 'Moinier's Fine' and the year 1853. Pages 65 and 105 are left blank. Pages 97-98 and 99-100 appear to have been misplaced during the binding. A pencil note by the donor on the blank first folio reveals that the ms was bought by him Rs. 5/- from Burjorji Sohrabji Ashburner on March 10, 1903. This is followed by a table of contents by the same hand.

The Persian colophon on p. 62, 8, followed by one in Pahlavi on p. 63, 3, state that the ms was copied by Erwad Jamshid Peshotan Hormazdyar Sanjana at Bulsar and completed on day Dae-pa-Adar month Avan (Qadim), N.Y. 1225 = 30. 5. 1856 A.C. from a copy of Rustom Bahram Darab Sohrab Maneck Peshotan Sanjana written on day Aštad month Fravardin, A.Y. 1125 =14. 11. 1756 A.C.

The ms is a collection of different texts commencing with the fragmentary and dislocated Pahlavi text with Avesta quotations and interlinear version in Modern Persian of 'Fragments Tahmuras' otherwise known as 'Pursišnīhā' (pp.1-12, 1). The entire text has been edited with translation and notes by K.M. JamaspAsa and H. Humbach, Pursišnīhā, a Zoroastrian catechism, Wiesbaden 1971.

Pages 12, 2-24, 7 contain a unique Pahlavi text with interlinear Modern Persian version of 30 questions with their answers. The prefatory lines declare that the text was written for the sake of the faithful Zoroastrians of the land of Hindustan.

Printed in Tehran by the Tehran University
Press & Inaco Co. Press,
1976.

The Pahlavi Codices and Iranian Researches

Manuscript R 410

Pursišnīhā

Edited by :

Dastur Dr. Kh. M. Jamasp Asa   Professor Mahyar Nawabi

With the technical assistance of

Dr. M. Tavousi   Dr. B. Fravashi



Published by the Asia Institute of Pahlavi University

2

Shiraz. 1976

